

در درازمدت (تنها در درازمدت) می‌تواند به تحولات عمیق تبدیل شود. جا نیفتادن چنین روش مبارزه‌ای در ایران البته دلایل متعددی دارد. از این‌روست که ایجاد تشکل‌های مستقل زنان به‌خواست عمومی زنان تبدیل نشده است و هنوز زنانی که به آینده‌ی بهتری می‌اندیشند به محافل سنتی زنانه بسنده کرده‌اند و نتوانسته‌اند خواسته‌های خود را به خواسته‌های عمومی جامعه بدل کنند. البته کارکردهای مثبت محافل سنتی و روشنفکرانه غیرقابل انکار است. به‌ویژه آن‌که محافل زنان الگوساز هستند.

در هر حال فرهنگ محفل‌گرایی که ریشه‌های عینی و ذهنی در جامعه دارد، هنوز نه تنها در میان مسئولین که در میان روشنفکران و مردم حاکمیت دارد. در میان زنان - و البته بقیه‌ی گروه‌های اجتماعی - و به‌ویژه نسل گذشته اعتبار افراد و جایگاه‌شان بسته به آن‌که با کدام محفل سروکار دارند تعیین می‌شود و نه نگرش و ذهنیت و فعالیت اجتماعی و فرهنگی‌شان. به‌طور کلی در ایران محافل جایگزین تشکل‌ها شده‌اند و البته اگر این محافل می‌توانستند کارکردهای اجتماعی و مثبت داشته باشند و به جایگزین‌های مناسبی مبدل شوند بی‌شک شکل نوینی از کار را ارائه می‌کردند اما متأسفانه این محفل‌گرایی نه تنها انرژی بسیاری از افراد را می‌گیرد بلکه فعالیت عملی را از آنان سلب می‌کند، زیرا افراد بر اساس فعالیت‌های‌شان جایگاه نمی‌یابند بلکه طبقه‌بندی در این محافل بر اساس دوری و نزدیکی با رئیس سنتی محفل سنجیده می‌شود. البته در محافل زنانه خوشبختانه برخلاف دیگر گروه‌ها، سلسله مراتب کمتری به چشم می‌خورد، اما مشکلات دیگر محفل‌گرایی عمدتاً پابرجاست. این فرهنگ محفل‌گرایی چنان گسترده است که اگر هم در ایران حزبی به وجود می‌آید، این احزاب عمدتاً حول افراد و یا شخص خاصی سازمان می‌گیرند و احزاب بدون آن فرد و یا افراد خاص نمی‌توانند تعریف شوند. ایجاد احزاب و سازمان‌ها پیرامون شخصیت‌های خاص که مقبولیت اجتماعی دارند سبب می‌شود که از یک طرف افراد به خاطر وجود چنین شخصیتی به آن تشکل گرایش پیدا کنند و از طرفی وجود این آتوریته فردی، موجب شود که خود آن افراد پس از مدتی نسبت به این مسئله واکنش نشان داده و دلزده شوند. در واقع در این میان یک تضاد به وجود می‌آید یعنی تشکلی با اعتبار شخصیتی خاص گسترش می‌یابد و همین اعتبار، خود سبب می‌شود که ناخودآگاه و یا خودآگاه دیگران را از میانه‌ی گود به بیرون براند. البته این‌که چرا تشکل‌ها و احزاب به اعتبار فردی می‌توانند گسترش پیدا کنند باز می‌گردد به عدم اطمینان و بی‌ثباتی‌ای که در کل جامعه حکمفرماست. بدین معنا که نیروهایی که می‌خواهند با تشکل یا سازمانی همکاری کنند عمدتاً با توجه به اساسنامه‌ی سازمان به آن جذب نمی‌شوند بلکه به دلیل فضای غیر اطمینان‌بخش و پلیسی حاکم با توجه به افراد هیئت مؤسس و یا افراد آن سازمان به همکاری یا عدم همکاری با آن تمایل پیدا می‌کنند.

در هر حال یکی از مشکلات محفل‌گرایی که باعث می‌شود زنان به کار گروهی کمتر روی بیاورند و

در رفتار اجتماعی و نگرش‌های‌شان تکرر و انفرادی باشند نیز همین است که در محافل، افراد چگونگی کار با یکدیگر را نمی‌آموزند، چرا که در محافل قرار نیست غیر از بحث کاری صورت گیرد. از آنجا که برعکس عمل و کار که محور اولیه‌اش اشتراک است، حرف و بحث در صورتی می‌تواند دوام بیاورد که در بین افراد اختلاف فکری وجود داشته باشد. در واقع فعالیت‌های عملی هنگامی تداوم دارند که اشتراک افراد حفظ شود، اما بحث آنجا می‌تواند تداوم داشته باشد که اختلاف نظری هم‌چنان ادامه یابد.

از سوی دیگر مسئله‌ی دیگری که باعث عدم وجود تشکل‌های زنان در ایران است و یا آنهایی را که وجود دارند گاهاً به بن‌بست می‌رساند آن است که کار گروهی در بین افراد فرهنگی در کشور ما جافتاده نیست. برخلاف آن‌که ایرانی‌ها از کلمه‌ی «ما» به جای «من» بسیار استفاده می‌کنند اما «ما»ی ایرانیان در واقع «ما»ی سنتی است و به «ما»ی مدرن تبدیل نشده است. در «ما»ی مدرن گروه‌های اجتماعی با حفظ استقلال فردی عمل می‌کنند و قرار نیست کسی در جمع حل شود و در این میان هرکس در جای خود به وظایفش عمل می‌کند، اما در «ما»ی سنتی، گروه یا محفل می‌خواهد فرد در جمع حل شود. در حقیقت در جامعه‌ی سنتی ایران هنوز تشخص فردی شکل نگرفته و این عدم وجود تشخص فردی سبب می‌شود که «ما» نیز در واقع توده‌ی بی‌شکل باشد و نه «ما»یی که از افراد مستقل و دارای رأی شکل گرفته. شخصیت‌زدگی که روی سکه‌ی دیگر شخصیت‌پرستی است آفت دیگر «ما»ی سنتی است. به طوری که فرد را آن‌چنان از بروز فردیت خالی می‌کند و یا آنرا در جایگاه پرستش قرار می‌دهد که حد میانی برای آن باقی نمی‌ماند. معضلات ناشی از «ما»ی سنتی سبب می‌شود که افراد به صورت انفرادی از کارکرد مثبت‌تری برخوردار شوند، و در نتیجه کار جمعی نه تنها راهگشا نباشد که به صورت مانعی انرژی‌سوز درآید. به تبع آن، با چنین مشکلاتی امید به ایجاد تشکل‌های مستقل و با کارکرد مثبت دست‌نیافتنی‌تر می‌شود.

در هر حال وجود موانع ذهنی و عینی که ریشه در گذشته و حال دارد وضعیت نامساعدی برای رشد سازمان‌ها و تشکل‌های سیاسی و غیرسیاسی زنان در ایران ایجاد کرده است. با توجه به این وضعیت شاید مناسب باشد که به وضعیت کلی تشکل‌های موجود زنان در ایران بپردازیم.

طبق گزارش سازمان‌های غیردولتی زنان که توسط «شبکه ارتباطی سازمان‌های غیردولتی زنان جمهوری اسلامی» برای ارائه در کنفرانس پکن تهیه و تدارک دیده شده بود و در سال ۱۳۶۶ منتشر شد لیست ۶۶ «تشکل» که شناسایی شده بود به چشم می‌خورد. که البته در لیستی جدید از این تشکل‌ها به دلیل از بین رفتن تعدادی از آن‌ها و جایگزینی تشکل‌های جدید نام تعدادی از آن‌ها تغییر کرده است و در لیست جدید تعداد آن‌ها به ۸۴ سازمان افزایش یافته.

تشکل‌های موجود و رسمی زنان در ایران به ۵ گروه قابل تقسیم هستند: ۱ - انجمن‌های صنفی زنان
۲ - تشکل‌های خیریه ۳ - انجمن‌های گروه‌های اقلیت مذهبی ۴ - تشکل‌های اجتماعی و بالاخره ۵ -

تعاونی‌های زنان که خود به دو بخش تعاونی‌های روستایی و تعاونی‌های غیرروستایی تقسیم می‌شوند. انجمن‌های صنفی رسمی زنان مانند «انجمن صنفی بانوان خیاط اصفهان»، «اتحادیه‌ی آرایشگرهای زن» و یا «انجمن صنفی صنایع دستی خواهران اصفهان» و... عمدتاً عملکردشان درحیطه‌ی صدور کارت و مجوز فعالیت شغلی برای کسانی است که می‌خواهند درحوزه‌ی چنین شغل‌هایی شروع به کار کنند. در واقع در ایران عمدتاً انجمن‌های صنفی بازوی دولت برای گرفتن مالیات از شاغلین بخش‌های گوناگون بوده‌اند و نه محلی برای دفاع از حقوق صنفی اعضا.

انجمن‌های خیریه که بخش عمده‌ی تشکل‌های رسمی زنان را تشکیل می‌دهند قدمت هزاران ساله دارند. نقش سنتی زنان به‌عنوان سرویس‌دهنده و مراقبت‌کننده‌ی افراد ضعیف‌تر در خانواده، بروز اجتماعی‌اش در شکل بنیادهای خیریه از دیرباز در ایران تجلی یافته است. در لیست تشکل‌های غیردولتی زنان نیز حدود یک چهارم از این انجمن‌ها به‌طور ویژه کارهای خیریه انجام می‌دهند. گرایش به کارهای خیریه در تشکل‌های زنان غیرخیریه‌ای نیز گسترده است. زیرا این نوع کار داوطلبانه که تأثیرات آن مستقیماً قابل مشاهده است و از نسل‌های گذشته تنها زنان در این نوع فعالیت مستقلاً عمل کرده‌اند، و نیز به‌نوعی ادامه‌ی نقش سنتی آنان در خانواده است در ایران ریشه‌دار است. کما این‌که ما به‌ندرت تشکل غیردولتی مردانه‌ای را سراغ داریم که به کارهای خیریه بپردازد و در طول تاریخ این نوع نقش‌ها به زنان واگذار شده است و در واقع زنان نیز از این نوع کار داوطلبانه بیش از انواع دیگر استقبال و احساس رضایت می‌کنند و نیز در آن خیره هستند. از طرفی چنین فعالیتی عمدتاً هیچ تعارضی با حکومت‌ها نداشته و بنابراین بی‌خطرترین فعالیت اجتماعی محسوب می‌شود. البته اکنون ما شاهد آن هستیم که به تدریج روند کارهای خیریه در میان زنان با مسئله‌ی آموزش گره می‌خورد و این دیدگاه مثبت که کار خیریه در خدمت آموزش باشد به تدریج در میان زنان در حال شکل‌گیری است. رشد این گرایش به‌خاطر ارتقاء آگاهی در بین زنان و اهمیت یافتن نقش آموزش در فرهنگ جامعه است و این‌که آموزش بهتر از هر کار خیریه‌ای می‌تواند به افراد یاری رساند.

البته این‌که چرا در کارهای خیریه زنان همواره پیش‌قدم بوده‌اند، احتیاج به بررسی جدی‌تری دارد که در این جا تنها اشاره‌ای به آن می‌کنم. در امور خیریه ممانعت‌های خانوادگی کمتری برای زنان وجود دارد. مردان خانواده از فعالیت‌های خیریه‌ای زنان استقبال می‌کنند، درحالی‌که هر نوع فعالیت اجتماعی دیگر ممکن است با ممانعت مردان مواجه شود. مردان که مادران و مادر بزرگ‌هایشان را از دوران کودکی به یاد می‌آورند که در این امور فعال بوده‌اند، می‌دانند که امور خیریه، نه تنها تعارضی با نقش‌های سنتی خانوادگی ندارد بلکه شاید تعارضات را کاهش دهد. زیرا از آن‌جا که زنان فعال در امور خیریه با طبقات فرودست‌تر از خود سروکار پیدا می‌کنند در واقع به زندگی و حدود آزادی‌های خود دلبستگی بیشتری می‌یابند، و این خود می‌تواند به تقلیل سطح خواسته‌ها در میان زنان منتهی شود. در فعالیت‌های خیریه

که عمدتاً زنان با آن درگیر هستند از دست‌یابی به قدرت و ثروت که دو رکن اصلی اقتدار در جامعه‌ی مردانه است خبری نیست. بنابراین مردان در آن دخالتی نمی‌کنند. احزاب سیاسی و بنگاه‌های اقتصادی محل تجمع مردان است ولی حوزه‌هایی که در آن نتوان امتیازی و اقتداری کسب کرد برای مردان جذبه ندارد. اکنون فعالیت‌های اجتماعی نیز که میان کار سیاسی و کار اقتصادی قرار دارد با رشد آگاهی زنان در ایران عمدتاً فعالیت‌های زنانه محسوب می‌شود.

و اما انجمن‌ها و گروه‌های اقلیت مذهبی نیز که جایگاه خود را دارند و از قدیمی‌ترین تشکلهای رسمی زنانه در ایران محسوب می‌شوند و گاهی مانند «انجمن خانم‌های دوستدار کلیسا» شکل‌گیری آن به حدود ۴۰ سال قبل باز می‌گردد.

تعاونی‌های زنان چه روستایی و چه تعاونی‌های پژوهشی که در واقع سازمان‌هایی هستند که حول مسائل اقتصادی پدید آمده‌اند و در جهت سودرسانی به اعضا تأسیس شده‌اند نوع دیگر اجتماعات زنان هستند. تعاونی‌های روستایی کاملاً تحت نظارت دولت قرار دارند و دیگر انواع تعاونی‌ها که تعاونی‌های پژوهشی و تحقیقاتی و یا تولیدی و خدماتی را شامل می‌شوند در گروه‌های کوچک ۲۰-۱۰ نفره اداره می‌شوند. ایجاد این نوع تعاونی‌های زنان به علت حساسیت - سیاسی - و نظارت کمتر دولت بر آنها زنان مستقل و لائیک بسیاری را برای همکاری و اشتغال‌زایی به سوی خود جلب کرده است.

تشکلهای اجتماعی که حول مسئله‌ی زنان و نه صرفاً توسط زنان تشکیل شده‌اند از تعداد انگشتان دست بیشتر نیستند که در این تعداد محدود نیز شاید بتوان «مجتمع نجم» را مستقل‌تر از بقیه قلمداد کرد. زیرا در رأس همه‌ی آنها افرادی که در چهارچوب ساخت دولتی تعریف می‌شوند قرار دارند. به‌طور مثال «انجمن همبستگی زنان» که ریاست آنرا «فاطمه هاشمی» برعهده دارد و یا «مرکز مطالعات و تحقیقات مسائل زنان» نیز همین‌طور است و یا «جمعیت زنان جمهوری اسلامی ایران» که «زهرا مصطفوی» ریاست آنرا به‌عهده دارد.

در هر صورت دو مشکل اساسی یکی از سوی حاکمیت و دیگری از سوی مردم برای ایجاد تشکلهای مستقل مردمی در ایران وجود دارد و از آنجایی که معمولاً تغییر فرهنگ جامعه به تدریج و با کندی صورت می‌گیرد و کار درازمدتی را می‌طلبد، بنابراین آنچه که اساسی است و در پیش روی دولت - که خود را خواهان ایجاد تشکلهای جامعه‌ی مدنی می‌داند - قرار دارد، تغییر قوانین و موانعی است که از سوی وزارتخانه‌های مختلف بر سر راه ایجاد انجمن‌ها و احزاب قرار دارد. به‌راستی اگر ما زنان نیز مانند کشورهای دموکراتیک، هرگاه که می‌خواستیم حق داشتیم تشکل تأسیس کنیم و بدون انگشت‌نگاری‌های متعدد و ثبت در اسناد دولتی به فعالیت پردازیم، باز هم تزیق از بالا و این همه هزینه که از سوی دولت برای رفع این نقیصه و برای افزایش آمار تشکلهای به‌خاطر ارائه در مجامع بین‌المللی انجام می‌شود، لازم بود؟ □

مصاحبه با «کتی وود» فعال در سازمان‌های زنان در آمریکا

به کوشش: مهناز شهیدیان

کتی وود رئیس یکی از اتحادیه‌های کارمندان دولتی ایالت ایلینوی است. در ۱۹ سالگی جذب فعالیت‌های ضد جنگ شد و از سال ۱۹۷۲ به جنبش زنان پیوست. وی در همه‌ی این سال‌ها نقش فعالی در مبارزات زنان، جنبش صلح و مبارزات ضد نژادپرستی داشته است. او عضو لژیون جهانی زنان برای صلح و آزادی (Women's International League for Peace and Diversity) است و این سازمان را در «ائتلاف برای دفاع از حرمت و گونه‌گونی انسانی» (Coalition for Human Dignity and Diversity) نمایندگی می‌کند. او هم‌چنین در سازمان‌هایی چون سازمان زنان آمریکا (National Organization of Women) فعالیت دارد و عضو هیئت ریسه‌ی اداره‌ی تنظیم خانواده‌ی اسپرینگفیلد (Planned Parenthood) است. شرح زندگی کتی در «نامنامه‌ی زنان آمریکا» (Who's Who in American Women) آمده است. کتی در جریان مبارزات سیاسی به کشورهای متعددی چون کوبا سفر داشته و میهمان فدراسیون زنان چین بوده است.

س - لطفاً خودتان را برای خوانندگان ما معرفی کنید.

ج - من کتی وود هستم. در شهر اسپرینگفیلد در ایالت ایلینوی آمریکا به دنیا آمدم و همین جا هم زندگی می‌کنم. عضو سازمان‌های مترقی فراوانی هستم ولی بیشتر انرژی و وقت خودم را با لژیون جهانی زنان برای صلح و آزادی (Women's International League for Peace and Freedom) WILPF می‌گذرانم.

س - چگونه جذب سازمان‌های مترقی شدید؟ از آن روزهای اول بگویید:

ج - سال ۱۹۷۱ بود. آن زمان دانشجوی بودم. من و تعدادی از دانشجویان به دلیل کشتار دولت آمریکا در ویتنام و هم‌چنین بی‌تفاوتی نفرت‌آوری که در نظام دانشگاهی در آن زمان حاکم بود، کلاس درس و دانشگاه را رها کردیم. ترک تحصیل من عمدتاً به این دلیل بود که می‌دیدم نهادهای آموزشی آمریکا به هیچ عنوان افکار و عقاید دانشجویان جوانی مثل مرا منعکس نمی‌کند. در دانشگاه‌ها تصویر ایدئولوژیکی من اصلاً منعکس نمی‌شد. افکار و عقاید من و امثال من برایشان مهم نبود. سیستم دانشگاهی آن زمان نه تنها در مقابل سیاست‌های ضدانسانی آمریکا ایستادگی نمی‌کرد، بلکه در بسیاری از موارد بر عملکرد دولت صحه می‌گذاشت. این شد که ما محیط دانشگاه، یعنی محیطی را که نمی‌توانست رشد فکری من و امثال من را تضمین کند رها کردیم. مادرم که یکی از زنان پیشروی شهر بود، مرا با

گروه‌های مترقی متفاوتی آشنا کرد. گروه‌های سیاسی - اجتماعی فراوانی در آن دوران داشتند شکل می‌گرفتند. تا جایی که می‌توانستم و در توان داشتم با این گروه‌ها کار کردم. به تدریج ایده‌ی بهتری از این سازمان‌های نونهاد گرفتم و متوجه شدم که با کدام یک حاضر به ادامه‌ی همکاری هستم و کدام یک اهدافی غیر از اهداف من دارند.

با این گروه‌ها همکاری می‌کردم تا این که زمانی فرا رسید که یکی از آن سازمان‌های پیشرو تصمیم گرفت نفوذ بیشتری بر نهادهای محلی حزب دموکرات داشته باشد. کار ساده‌ای نبود چون ما در آن دوره به دنبال تغییراتی اساسی در حزب دموکرات بودیم. سال ۱۹۷۲، کنگره‌ی آمریکا می‌بایست از بین کاندیداهای مختلف یکی را به عنوان نامزد حزب برای ریاست جمهوری انتخاب کند، هدف ما این بود که «مک گاورن» رئیس جمهور شود. در آن سال من کاندید نماینده‌ی علی‌البدل برای کنوانسیون حزب دموکرات در مجلس شدم و گرچه توانستم رقیب خود را شکست بدهم، اما مک گاورن هم به ریاست جمهوری نرسید.

به این ترتیب بود که فعالیت‌های سیاسی‌ام شکل گرفت و در پی آن جذب جنبش زنان شدم. سازمانی که اهدافش را مطابق با اهداف خودم دیدم سازمان NOW (National Organization for Women) سازمان ملی زنان نام دارد.

همکاری‌ام طی سال‌ها با آن‌ها حالت تخصصی پیدا کرد تا این که توانستم شعبه سازمان NOW را در شهر اسپرینگ فیلد ایجاد کنم. من مدیریت آن را برعهده داشتم. عاشق کارم بودم و از کارایی آن نیز راضی بودم. اما به دلیل قوانین مالیاتی که سازمان‌های غیردولتی مثل NOW موظف به رعایت آن بودند، نمی‌توانستم از نمایندگان مجلس یا ریاست جمهوری دفاع کنم. به همین دلیل پس از چند سال کار در NOW از آن‌جا بیرون آمدم و با همکاری زنان مترقی دیگری در شهر، کمیته‌ای را پایه‌ریزی کردیم به نام کمیته‌ی زنان سیاسی اسپرینگ فیلد. (Springfield Women's Political Caucus). این سازمان کمیته‌ای ایده‌آل بود. هم به هدف‌های سیاسی‌ام می‌رسیدم و آن‌ها را دنبال می‌کردم، هم همراه با گروه‌های فمینیستی فعالیت داشتم. فعالیت‌های فمینیستی در آن دوران بیشتر پیرامون دو مسئله مهم بود. یکی به تصویب رساندن اصلاحیه‌ای در مورد برابری حقوق یا همان ERA (Equal Rights Amendment) بود. این اصلاحیه خواستار آن بود که حقوق برابر زنان در قانون اساسی آمریکا به رسمیت شناخته شود. البته از آن جایی که هنوز تعداد کافی و لازم از ایالت‌های آمریکا، اصلاحیه برابری حقوق را نپذیرفته‌اند، هنوز حقوق برابر زنان از طرف «قانون اساسی» به رسمیت شناخته نشده است. زیرا برای وارد شدن این اصلاحیه در قانون اساسی باید تعداد مشخصی از ایالت‌های آمریکا آن را می‌پذیرفتند.

و اما فعالیت دیگر فمینیستی در آن دوره قانونی کردن سقط جنین بود. از آن روز تاکنون مخالفان سقط جنین در مقابل قانون ایستادگی کرده‌اند و سعی دارند قانون سقط جنین را ملغی کنند. به هر حال

مسایلی که ما برای آن مبارزه کردیم - چه مسائل بزرگ و کوچک، چه مسائل مهم و چه مسائل نه چندان مهم - پس از ۲۵ سال به مسائل عادی در زندگی روزمره تبدیل شده‌اند. امروزه زنان به هنگام ازدوج می‌توانند نام خانوادگی خودشان را حفظ کنند. زنان استقلال مالی بهتری دارند مثلاً با نام خودشان کارت اعتباری دریافت می‌کنند، پناهگاه‌های بیشتری برای زنان آسیب‌دیده از خشونت خانوادگی وجود دارد، مراکز بی‌شماری برای مشاوره با قربانیان تجاوز جنسی باز شده، زنان در اداره‌ی پلیس، آتش‌نشانی و ارتش کار می‌کنند. مدارس دیگر دخترانه - پسرانه نیست و به غیر از ریاست جمهوری و معاونت او، زنان در تمام شغل‌ها و مسئولیت‌ها جایی برای خود باز کرده‌اند. این که آیا به تناسب است یا نه، عادلانه یا ایشان رفتار می‌شود یا نه، دچار تبعیض هستند یا نه و... بحث و مصاحبه‌ی دیگری را می‌طلبید! هنوز باورم نمی‌شود که تا ۲۵ سال پیش این ایده‌ها و این خواسته‌ها، غیرمنطقی، رؤیایی، بی‌تناسب و «دریدگی» خوانده می‌شد. آن دوران به ما فمینیست‌ها خیلی تهمت‌ها می‌زدند و با نام‌های بدی ما را می‌خواندند ولی از آن مبارزه‌ها و این پیروزی‌ها و دستاوردها، همگی بهره برده‌ایم.

س - چگونه زنان خواسته‌های خودشان را در جنبش مطرح می‌کردند؟

ج - با روش‌های مختلف. این طور بگویم که هر چه به ذهن مان می‌رسید انجام می‌دادیم. از تجربه کردن نمی‌ترسیدیم. گاه به نتیجه می‌رسیدیم و گاه نمی‌رسیدیم. اما راضی بودیم که از امتحان کردن روی گردان نبوده‌ایم. البته اگر از همکاران من یا بهتر بگویم هم‌زمان من پرسید که کدام راه بهترین روش مطرح کردن خواسته‌ها بود، پاسخ‌های متفاوتی خواهید گرفت. به نظر من اما، موفق‌ترین راه، ترتیب دادن جلسات «آزادگویی» بود. به این ترتیب که در محل‌های عمومی مثل کتابخانه‌ی شهر یا کتاب‌فروشی محله، گرد هم جمع می‌شدیم و از مسائل مختلف می‌گفتیم. به طور کاملاً غیررسمی و خودمانی. گاه خودمان سخنگوی اصلی بودیم. از خواننده‌های مان صحبت می‌کردیم و گاه از زنان عادی جلسه می‌خواستیم که از خودشان برای مان بگویند. این که می‌گویم زنان عادی، نه این است که چون کارگر ساده، معلم یا کارمند ساده بودند عادی بودند و ما «غیرعادی» یا «استثنایی» هستیم. منظور من از زن عادی زنانی هستند که تا آن زمان فعالیت «خاصی» نداشتند و عضو گروه‌های مترقی نبودند و صرفاً به خاطر یک دوست، یا اتفاق وارد جلسات آزادگویی شده بودند. منظورم از زنان عادی اصلاً طبقه‌بندی کردن نیست. بله گاهی همین زنان رهبری آزادگویی را به عهده داشتند و از تجربیات زندگی، محیط کار یا صرفاً مشاهدات خود می‌گفتند.

در جلسات «آزادگویی» گاه خودمان از تجاوز جنسی می‌گفتیم، و گاه از زنانی که متأسفانه آن را تجربه کرده بودند می‌خواستیم که برای مان بگویند. جلسات آزادگویی روح آزادی داشت و خودمان را در چارچوب خاصی قرار نمی‌دادیم. مسائل دیگری مثل آزار جسمی با کتک، تجاوز همسر، تبعیض جنسی در محل کار، هم‌جنس‌گرایی، طلاق، دستمزد و اتحادیه‌های کارگری نیز از جمله مسائل جلسات

آزادگویی ما بود.

علاوه بر آزادگویی، در جلسات نامه‌هایی را پخش می‌کردیم و به امضاء می‌رساندیم. نامه‌ها هم مانند سوژه‌ی جلسه، جامع و مانع بود. همان طور که گفتم خواسته‌های مان را محدود نمی‌کردیم. حتماً از این‌گونه نامه‌ها دیده‌اید و امضاء هم کرده‌اید، یک برگ کاغذ است که در بالای آن در چند سطر خواسته‌تان، یا اعتراضیه‌تان نگاشته شده و در $\frac{3}{4}$ بقیه‌ی صفحه جای امضاء افرادی است که با متن موافقت دارند. این نامه‌ها پخش می‌شد و وقتی به امضاء چندین نفر می‌رسد به فرد مربوطه پست می‌شد. گاه اعتراض به لایحه یا قانونی بود که ضد زن بود و گاه اعتراض به قانونی بود که برای کودکان عوارض منفی داشت. به هر حال متأسفانه هیچ وقت نشد که نامه‌ای در اعتراض نداشته باشیم همیشه مسئله‌ای وجود داشت که بخواهیم با آن مبارزه کنیم.

راه‌انداختن تظاهرات از جمله کارهای دیگرمان بود. تظاهرات برای ما حکم تبلیغات داشت. با تظاهرات مردم ما را می‌شناختند و عضو کمیته و سازمان می‌شدند. اگر هم عضو نمی‌شدند، در مواقع بحرانی ایده‌ای از ما و فعالیت‌های ما داشتند و چندان برایشان ناشناس نبودیم.

به «دیدار» نماینده‌ها نیز می‌رفتیم. به هر ترتیبی بود سعی می‌کردیم و ادارشان کنیم که خواسته‌های ما را در نظر بگیرند. فقط یک بار به اعتراض مسالمت‌آمیز متوسل شدیم. چند روزی بیشتر به اصلاحیه برابری حقوق نمائنده بود و نمی‌دانستیم که نتیجه چه خواهد شد. می‌خواستیم تا آن‌جا که می‌توانستیم مبارزه کنیم تا مبدا در آینده به خود بگوییم که به اندازه‌ی کافی مبارزه نکردیم. چند زن به مرکز قانون‌گذاری ایالت راه یافتند و بست نشستند و شعار سر دادند: *کار ما قبل از کار خودتان، اصلاحیه‌ی برابری حقوق را تصویب کنید (Our Business before Your Business : Pass the ERA)*.

کمی بعد از شعار دادن، زنان پای خود را با زنجیر به درها و میله‌های راه‌پله‌های ساختمان زنجیر کردند. البته دستگیر شدند و با بی‌اعتنایی روبه‌رو شدند. بعضی از زنان دست به اعتصاب غذا زدند. خلاصه هر کاری از دست هر که برمی‌آمد انجام می‌داد. متأسفانه اصلاحیه برابری حقوق در ایلی‌نوی هرگز به قانون تبدیل نشد. ایلی‌نوی مرکز فعالیت و توجه فعالان اصلاحیه برابری حقوق بود. چرا که تنها ایالت صنعتی در شمال امریکا بودیم که هنوز اصلاحیه برابری حقوق را به قانون تبدیل نکرده بود.

س - مردانی هم در مبارزه به شما پیوستند؟ و چطور کمک‌تان می‌کردند؟

ج - هاهاها چه بگوییم؟! متأسفانه جنبش زنان همیشه از زنان تشکیل می‌شد و به‌ندرت مردی به اهداف ما ایمان داشت و دوشادوش ما مبارزه می‌کرد. شمار مردان در این همه سال‌های مبارزه‌ام به‌ندرت بیش از تعداد انگشتان دست بوده است. جنبش‌های پیشرو تمایل داشتند که در داخل سازمان خودشان یک کمیته‌ی زنان تشکیل دهند و سوال‌ها و مشکلاتی را که به زنان مربوط می‌شد را به عهده‌ی آن کمیته زنان بگذارند. گویی که مسئله زنان، مسئله‌ای کناری است و کمیته‌ای کناری و جنبی نیز باید مسئولیت آن

را بپذیرد، نه سازمان اصلی متشکل از همه‌ی اعضا. مسئله زنان مسئله مهمی نبود «سرمایه‌داری» و «محیط زیست» مهم بودند. همه‌ی بودجه و وقت و انرژی جنبش‌های جنبی و نه چندان پیشروی دیگر (که عضو زن و مرد داشت) مشکل زنان و حقوق زنان را مشکلی جنبی و نه چندان حیاتی می‌دانستند. اگر بودجه‌ای ناچیز باقی می‌ماند آن را به کمیته‌ی زنان که همیشه توسط زنان اداره می‌شد می‌دادند.

من به عنوان یک فمینیست - سوسیالیست تبعیض جنسی، استثمار سرمایه‌داری و ستم نژادی را مجموعه‌ای می‌بینم واحد و درهم تنیده. به نظر من این مفاهیم و مشکلات اصلاً و ابداً از هم جدا نیستند، بلکه با هم بافته شده‌اند. مردهای سوسیالیست گمان می‌کردند سوسیالیسم به تبعیض جنسی پایان می‌دهد، جنبش ضد تبعیض نژادی در امریکا فکر می‌کرد تبعیض نژادی هدف اصلی است و مبارزه با سرمایه‌داری را فراموش کرد. بسیاری از فمینیست‌ها تبعیض جنسی را تنها مشکل دیدند و مشکلات اقلیت‌های قومی را و حتا زنی که از یک اقلیت قومی بود، نادیده گرفتند. گرچه هر کدام از آن‌ها دستاوردهای مهم و حیاتی برای جامعه‌ی ما و مردم به ارمغان آوردند اما مسئله زنان هم مثل بقیه‌ی مسائل باقی است. جنبش زنان در امریکا مثل سازمان ملی زنان (NOW) هدفش به دست آوردن حقوق برابر زنان در جامعه‌ی «کنونی» است. جامعه‌ای که «سرمایه‌داری» است و مفهوم نابرابری در ذات آن است. به نظرم سازمان‌هایی چون NOW خواهان «کور جنسی» هستند. یعنی می‌خواهند که نابرابری سرمایه‌داری امریکا میان زن و مرد تفاوت قایل نشود.

س - چه هنگام زنان «جنبش مستقل زنان» را سرلوحه‌ی کار خود قرار دادند؟

ج - به نظر من «جنبش مستقل زنان» موج سوم فمینیسم است. موج اول در سال ۱۸۴۸ در نیویورک شروع شد. با کنوانسیون آبشار سناکا. موج دوم به حق رای زنان در سال ۱۹۱۹ انجامید. موج سوم از سال ۱۹۶۶ آغاز شده است. کتاب اسطوره‌ی زنانگی بتی فریدن و کمیسیون موقعیت زنان تجلی‌ساز این موج هستند. در سال‌های دانشجویی ام یکی دو استاد دربارهِ جنبش آزادی زنان تدریس می‌کردند. در آن دوران من و دوستان دیگرم گروه کوچکی را در دانشگاه راه انداختیم که هدفش بالابردن آگاهی عمومی و سیاسی بود. چند تا دانشجو بودیم که تبعیض جنسی را در دانشگاه هدف قرار داده بودیم. هدفی که هم اجتماعی بود و هم سیاسی. اما همان دوران که جنبش دانشجویی امریکا دوران طلایی را داشت از بی‌تفاوتی مردان چپ به تنگ آمده بودیم. می‌دیدیم که آن‌ها که در برابر سرمایه‌داری و نژادپرستی خواهان آزادی و برابری بودند، اما در برخورد با زنان هم‌رزم همان اعتقادات و رفتارهایی را از خود نشان می‌دادند که بقیه‌ی مردهای دیگر. برای ما روشن بود که چه در سطح جامعه و چه در زندگی مبارزاتی و چه در زندگی خصوصی اگر ما روی حقوق زنان تأکید نمی‌کردیم مسئله زنان و برابری جنسی مسئله‌ای فرعی می‌شد که هیچ‌گاه به طور باید و شاید اهمیت سیاسی پیدا نمی‌کرد.

ما با مخالفت‌های زیادی روبه‌رو شدیم. از طرف مردها و زنان مبارزی که فکر می‌کردند صحبت از

مسائل زنان بی‌اعتنایی به نابرابری‌های طبقاتی و نژادی است. هنوز گاه و بی‌گاه مجبور می‌شدیم که توضیح بدهیم و بحث کنیم، که ما ریشه‌ی مشکلات جامعه‌ی امریکا را هم در ستم‌دیدگی زنان می‌بینیم هم در استعمار طبقاتی. کمیته ما مردسالاری را نهادی مستقل از جنگ‌طلبی امپریالیسم امریکا نمی‌بیند یعنی نقش تجاوزگرانه امریکا در ویتنام، نیکاراگوئه، گرانادا، پاناما، خلیج فارس، کوزوو و... از نژادپرستی، مردسالاری، و سودطلبی سرمایه‌داری جدا نیست.

س - ارتباط فمینیست‌های امریکا با زنان مبارز سایر کشورها را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

ج - مشکلی که فمینیست‌های امریکا در درون دارند این است که به نظر من نمی‌توانند (شاید نخواستند باشند) مسائل دیگری را غیر از مسائل زن سفید ببینند. تا آنجایی که من دیده‌ام مسائل زنان اقلیت‌های قومی و فرهنگی مسایلی جنبی هستند. درست مثل کمیته‌ی زنان که قبلاً برایتان گفتم. زنان متعلق به اقلیت‌های قومی باید خودشان یک تنه بار مشکلات خودشان را بر دوش بکشند. چون مسائل آنها مسائل زنان دیگر نیست. به هر حال آنچه زنان خود گرفتار آن بودند، به نوعی دیگر آن را بر دیگران وارد می‌کنند. البته بسیاری هم خواهان بهتر کردن این امر هستند. اما نهایتاً مسائل زنان سیاه‌پوست یا زنان بومی مطرح می‌شود نه زنان مهاجر مصری، ایرانی، فیلیپینی، یا برزیلی. از همه‌ی ملیت‌های دنیا در امریکا قوم و ملیت وجود دارد، اما متأسفانه هیچ سازمان و نهادی در امریکا - سازمان زنان هم در کنار بقیه - به اهمیت آنها توجه نشان نمی‌دهد.

گرچه می‌گویند در امریکا آزادی بیان هست اما آزادی بیانی که با قدرت نیاید عمر چندانی ندارد. رسانه‌های گروهی امریکا جلوتر از بینی خودشان را نمی‌بینند. از کشورهای دیگر، به‌خصوص از گروه‌های پیشروی کشورهای دیگر به‌ندرت گزارش تهیه می‌شود. به هر حال این گروه‌ها همه فراموش شده هستند.

س - اینترنت، آیا نمی‌تواند جای این نقصان را بگیرد؟

ج - صددرصد. اینترنت نیز می‌تواند مثل هر پدیده‌ی تکنولوژیکی دیگر، افرادی را که یک هدف دارند به هم نزدیک کند. اما اینترنت نیز وابسته به طبقه است. باز هم زنان دسترسی کمتری به اینترنت دارند، به‌خصوص در کشورهای جهان سوم. و باز آن زنان مبارز باید زبان وارد کردن اطلاعات بر شبکه‌ی جهانی اینترنت را بدانند. زن مصری یا غنایی باید اول به شبکه وصل بشود تا آن که بتواند از مشکلاتش برای من بگوید. مسئله دیگر این است که بر فرض این که من با آنان وارد دیالوگ بشوم، هیچ آموزش کافی برای احترام به فرهنگ و مسائل نسبی‌گرایی فرهنگی که بسیار مفهوم جدیدی است، ندارم.

س - متشکرم از این که وقت را در اختیار من قرار دادی و از تجربیاتت گفتی.

ج - من هم خوشحالم که تو و نشریه‌ی جنس دوم این فرصت را به من دادید که با همکاران ایرانی‌ام

صحبتی داشته باشم. □

تشکل‌های زنان و عصر ملی‌گرایی در ایران

پروین پایدار

ترجمه‌ی فرخ قره‌داغی

از خانم فرخ قره‌داغی برای ترجمه روان فصلی از کتاب «زن و فرآیند سیاسی در ایران قرن بیستم» برای جنس دوم سپاسگزارم. امیدوارم که این کتاب در آینده‌ی نزدیکی در ایران چاپ و در دسترس علاقه‌مندان قرار گیرد. «زن و فرآیند سیاسی در ایران قرن بیستم» (Women and the Political Process in Twentieth Century Iran) در ۴۰۰ صفحه، در سال ۱۹۷۷ توسط دانشگاه کمبریج در بریتانیا به زبان انگلیسی انتشار یافت.

این کتاب، تاریخ سیاسی ایران را در ده فصل که به سه بخش عمده‌ی گفتمان تجددگرایی، گفتمان انقلاب و گفتمان اسلام‌سازی تقسیم شده‌اند، ارائه و دو هدف عمده را دنبال می‌کند. هدف اول، ارائه‌ی تاریخ سیاسی قرن بیستم به روش gender-aware است تا قدمی در جبران اثرات شیوه‌ی متداول تاریخ‌نگاری در ایران که gender-blind است برداشته شود. شیوه‌ی gender-blind (که تا دهه‌های اخیر شیوه‌ی متداول تاریخ‌نگاری در سراسر جهان بود) جامعه را از لحاظ جنسیتی همگون (یعنی مردانه) فرض کرده و دینامیسم جنسیتی جوامع گذشته را نادیده می‌گیرد. روش دنبال شده در این کتاب نشانگر آنست که تاریخ‌نگاری gender-aware به نتایج وسیع‌تر و گاه متفاوت‌تری از بررسی جوامع گذشته دست می‌یابد. از این جهت این روش، می‌تواند نتیجه‌ی مثبت‌تری برای تشخیص تاریخ و هویت ملت ایران در قرن بیستم داشته باشد.

هدف دوم، چالش با مفاهیم نادرست از موقعیت زن در جوامع مسلمان است. مفاهیم نادرستی که زن را موجود ضعیف و عقب‌افتاده‌ای در جوامع مسلمان قلمداد می‌کنند تسلط زیادی در شرق‌شناسی داشته‌اند و در نتیجه موفق به مخدوش کردن هویت و تاریخ ملل مسلمان شده‌اند. با نشان دادن تصاویر چندگانه‌ای از نقش زن و چگونگی رابطه‌ی قدرت بین دو جنس، روش gender-aware تاریخ سیاسی ایران، این نوع شرق‌شناسی را به‌طور بنیادی به چالش می‌طلبد.

طبیعی است که چنین تحقیقی بدون حفظ بی‌طرفی و ارزش قائل بودن برای چندگانگی سیاسی و فکری به نتیجه‌ی مطلوب نخواهد رسید. هم‌چنین لازم به توضیح است که متن اصلی در قسمت‌هایی به‌ضرورت تلخیص شده است، از این رو خوانندگانی را که علاقه‌مند به مطالعه‌ی متن کامل هستند به چاپ انگلیسی رجوع می‌دهیم.

فصل منتخب، بخشی از گفتمان تجددگرایی می‌باشد که خود به چند قسمت تقسیم شده است. گفتمان تجددگرایی از زمان مشروطیت تا زمان انقلاب بر فضای سیاسی ایران تسلط داشت. این گفتمان از مشروطیت شروع شده، از مرحله‌ی «ملت‌سازی» در زمان سلطنت رضاشاه پهلوی گذر کرد و در زمان سلطنت محمدرضا پهلوی به دو شکل ملی‌گرایی و نوسازی ظهور کرد. مقاله زیر که در دو شماره ارائه می‌شود ترجمه‌ی فصل ملی‌گرایی (Women and The Era of Nationalism، صفحه‌ی ۱۴۶-۱۱۸) است.

پروین پایدار

گذر از عصر ملت‌سازی به عصر ملی‌گرایی به‌عنوان فاز سوم گفتمان مدرنیسم با سه توسعه‌ی اصلی در دهه‌ی ۱۹۴۰ و اوایل دهه‌ی ۱۹۵۰ مشخص می‌شود.

نخستین توسعه در جدایی ملی‌گرایی از دولت و طلوع اپوزیسیون ملی‌گرای مستقل بروزیافت. دومین آن، از بین رفتن ایمان کور به دولت مدرن بود. فرآیند ملت‌سازی به گونه‌ای بود که آرمان‌گرایی اولیه مشروطه‌خواهان درباره‌ی آزادی، استقلال و پیشرفت اجتماعی به واقع‌گرایی سیاسی تغییر جهت یافت. هرچند که دیگر فقدان یک قوه مجریه قوی برای انجام اصلاحات اجتماعی مطرح نبود بلکه مشکل، وجود دولتی با قدرت فراگیر بود که اصلاحات اجتماعی را با میزان بی‌سابقه‌ی سرکوب‌سیاسی درآمیخت. واژه‌های مباحثات سیاسی باید برای تطبیق با این امر تغییر داده می‌شد. دل‌مشغولی اصلی مباحثات سیاسی در دوره پس از رضاشاه عبارت بود از این که دولت اصول مشروطیت سال ۱۲۸۵ را رعایت کند. سومین توسعه سیاسی عمده، ناشی از نقش قدرت‌های بیگانه در ایران در زمان جنگ جهانی دوم و پس از آن بود. اشغال ایران توسط قوای متفقین در سال ۱۳۲۰ نشان‌گر ماهیت شکننده‌ی حاکمیت سیاسی کشور بود. این اشغال واکنشی به همدلی رضاشاه با آلمان نازی بود که سبب کناره‌گیری اجباری و تبعید او شد. محمدرضا پهلوی - که به‌اختصار از این به‌بعد شاه نامیده می‌شود - جانشین پدرش شد. ایران مجدداً به بخش‌های مختلف زیرنفوذ بریتانیا و اتحاد جماهیر شوروی تقسیم شد. و نیز تنها در همین زمان بود که آمریکا به نفوذی کلیدی دست یافت. هنگامی که توجه بریتانیا و شوروی به ترتیب به تسلط بر جنوب و شمال ایران معطوف بود، امریکایی‌ها مشاوران خود را در بخش‌های کلیدی دولتی و ارتش وارد کردند. در این دوره هر یک از قدرت‌ها برای تأثیرگذاری بر سیاست ایران در جهت منافع خود کوشیدند (کدی، ۱۹۸۱، ص ۱۱۸). متفقین تمایل داشتند که حمایت عمومی در برکنار کردن رضاشاه از قدرت را با گسترانیدن انتقاد از سوءاستفاده‌های او از قدرت و مدیریت اقتصادی‌اش به‌دست آورند. انگلیس گزارش داد که مردم ایران بیش از آن که از استیلا بیگانگان نفرت داشته باشند از رهایی‌شان از ظلم رضاشاه خشنود بودند (ابراهامیان، ۱۹۸۲، ص ۱۶۵). اشغال متفقین به همراه عوامل دیگر به توسعه‌های بعدی انجامید.

توسعه‌های فوق در بروز مفاهیم رقابت‌آمیز تجددخواهی (Modernity) درباره موضوعات آزادی سیاسی، استقلال ملی و یکپارچگی فرهنگی نتیجه داد؛ آنچه که جایجایی دیگری را در زمینه تأکید در گفتمان تجددخواهی تسهیل کرد. توسعه‌های فوق، باعث ایجاد رقابت تعابیر مختلف از تجددخواهی در زمینه‌های آزادی سیاسی، استقلال ملی و یکپارچگی فرهنگی شدند. در نتیجه جایجایی‌های جدیدی در گفتمان تجددخواهی به‌وجود آمد.

چندگانگی اجتماعی و رکود اقتصادی:

بلافاصله پس از رضاشاه، فرآیند وحدت ملی‌ای که با شدت توسط او برقرار شده بود، معکوس شد. شاه وارث نظم نوین سیاسی و اجتماعی‌ای بود که توسط پدرش بنیان گذاشته شده بود. اما چون الگوی

وحدت یافته دولت - ملت (nation - state) با استفاده از ابزار سرکوب استوار شده بود، بنابراین با کناره‌گیری رضاشاه‌گوناگونی‌های بسیار مذهبی، قومی و زبانی مجدداً به سطح آمد. شاه نه تجربه و نه قدرت پدرش را داشت تا تضادهای قومی را از طریق سرکوب به کنترل درآورد. پس او به سازش رو آورد و سیاست مصالحه‌جویانه‌ای در جهت تشکیل سازمان‌های سیاسی و گروه‌های اجتماعی اتخاذ کرد. شاه بخشی از املاک موروثی خود را به صاحبان قبلی برگردانید تا در بخش روستایی حمایتی برای خود دست و پا کند. اگرچه خانواده‌های روستایی در زمان جنگ و پس از آن از شدت فقر خصوصاً در دوران سخت جنگ به واسطه‌ی افزایش قروض، اجاره و مالیات در رنج بودند؛ به نحوی که «شرایط بهداشتی و اجتماعی جامعه روستایی [ایران در آن زمان] در زمره‌ی بدترین شرایط روستاییان در جهان محسوب می‌شد» (کدی، ۱۹۸۱، ص ۴-۱۲۳). دوره پس از رضاشاه شاهد برگشت بسیاری از ایلات به صحرائشینی بود. ولی به دلیل سیاست‌های قبلی اسکان اجباری آنان، احشام آن‌ها نابود شده بود و سازمان‌شان از هم گسیخته بود. ایلات نیز مانند روستاییان دچار فقر بودند. هرچند برخی از ایلات هنوز توانایی شورش سیاسی را داشتند (همان، ص ۱۲۵).

در شهرها نیز مشکلات اقتصادی مشهود بود. جنگ و اشغال سبب از هم گسیختگی تجارت داخلی شد. قیمت مواد غذایی اصلی افزایش یافت و محصول بد در سال ۱۹۴۲ سبب قحطی شد. فعالیت‌های صنعتی و بازرگانی دولت ناکافی بود و فرآیند توسعه اقتصادی کند شده بود. بازار در زمان جنگ از شفتگی تجارت خارجی استفاده کرد. ولی بی‌اثر شدن مقررات حکومتی در مورد تجارت خارجی در دوره پس از جنگ ناشی از نفوذ خارجی باعث واردات عظیم کالا شد که این امر به کاهش سهم سود آنان انجامید (همان، ص ۷-۱۲۶). هم‌چنین در دوران جنگ و پس از آن در زمینه تعلیم و تربیت، بهداشت و رفاه اجتماعی رشد اندکی وجود داشت. علی‌رغم همه این عوامل، جنگ محرک پیشرفت‌های بعدی در بخش شهری و گرایش به تداوم رشد اقشار میانی تجار و متخصصین شد. نتیجه، رشد بیکاری در میان روشنفکران و ناراضیان اجتماعی بود: «برای متخصصین و دانش‌آموختگان ایران، تقاضا متمایز از نیازها، بر عرضه پیشی بسته بود. تعداد زیادی روشنفکر بیکار وجود داشت. در عین حال، هم دانشجویان و هم روشنفکران رشد یافته تمایل داشتند که نگرانی‌های خود را هم‌چون نگرانی‌های ملت ایران بشناسانند. هر دو قشر میانی تجار و متخصصین به‌طور مثال کارمندان دولت، صنعت‌گران و مغازه‌داران نقطه کانونی ناراضیان اجتماعی و ملی‌گرا در این دوره بودند.» (همان، ص ۱۲۳).

هم‌چنین طبقه کارگر صنعتی این امکان را به دست آورد که مجدداً گرد هم جمع شده و اتحادیه‌های کارگری جدید تشکیل دهد. این اتحادیه‌ها سازمان‌دهنده اعتصابات بی‌شماری در دوره پس از جنگ بودند. بسیاری زنان وابسته به طبقات بالایی، میانی و پایینی شهری که تحت تأثیر شدت عمل پلیسی مجبور به کشف حجاب شده بودند، دوباره به حجاب رو آوردند. ولی حجاب کامل خصوصاً در پوشانیدن تمامی چهره عمومیت نیافت و منحصر به زنان خانواده‌های روحانی و بازاری و سایر

مسلمانان متقی باقی ماند. دولت جدید به این توسعه‌ها در دوره جنگ و پس از آن روی موافق نشان داد. شاه وفاداری ارتش را به دست آورد؛ زندانیان سیاسی را آزاد کرد؛ زمین‌های وقفی را به روحانیون بازگردانید. بخشی از زمین‌های موروثی خود را به صاحبان اصلی عودت داد و از مداخله در امور مجلس خودداری کرد (ابراهامیان، ۱۹۸۲، ص ۷-۱۷۶).

تعدد احزاب سیاسی در دوره مابعد دیکتاتوری

خط‌مشی‌ای که توسط متفقین در انتقاد از سیاست‌های پهلوی دنبال شد و نیز حمایت هر یک از قوای متفقین از احزاب سیاسی‌ای که اهدافشان با منافع آنان هم‌سو بود و بالاخره سیاست مصالحه‌جویانه شاه، همگی سبب تجدید حیات جامعه مدنی و تکثر احزاب سیاسی و گروه‌های زنان شد. دهه ۱۹۴۰ با تفوق سیاست پارلمانی و گسترش فعالیت‌های احزاب سیاسی تازه شکل گرفته همراه بود. در این دوره برخی از این احزاب سیاسی، زمینه کافی برخوردار از تأثیری درازمدت بر سیاست ایران را یافتند. فعالیت‌های زنان در این دوره مجدداً استقلال پیدا کرد و گرایش‌های پیشین ملی‌گرایی و سوسیالیسم همراه با سلطنت‌طلبی در این جنبش ادامه یافت. در جبهه مذهبی، برخی از روحانیون مانند آیت‌الله خمینی گام پیش‌نهاد و از سیاست‌های رضاشاه انتقاد کردند و گروهی جدید متشکل از مسلمانان متعصب به نام «فدائیان اسلام» تأسیس شد. در دسته ملی‌گراها، دکتر محمد مصدق «جبهه ملی» را تأسیس کرد که ائتلافی از گروه‌های ناسیونالیست و سوسیالیست بود. در حوزه سلطنت‌طلبان، «حزب مردم» تأسیس شد که در سی سال آتی بر مجلس تسلط داشت. به عنوان چپ‌طرفدار شوروی، «حزب توده ایران» توسط گروهی متشکل از مارکسیست‌های آزاد شده از زندان رضاشاه تأسیس شد. در این‌جا به بررسی مخالفین سیاسی و جنبش زنان در این دوره همراه با جزئیات بیشتر می‌پردازیم.

اپوزیسیون شیعی :

نهادهای شیعی به انحاء مختلف به دوره پس از رضاشاه واکنش نشان دادند. در دوره سلطنت رضاشاه، شهر مذهبی قم، مرکز پژوهشگران شیعه شده بود. شیخ عبدالکریم حائری، مرجع تقلید شیعه در قبل از جنگ جهانی دوم تصمیم گرفت که به قم نقل مکان کند تا پیش‌بینی حدیثی از امام ششم شیعه را مبنی بر این‌که روزی «آگاهی» در قم طلوع خواهد کرد و از آن‌جا به بقیه جهان می‌گسترده را محقق سازد. (الگار، ۱۹۸۰، ص ۱۹). جانشین او آیت‌الله بروجردی اقدام پژوهشی «آرامش‌طلبانه» (quietist) او را در قم ادامه داد. آیت‌الله بروجردی تنها مرجع تقلید شیعه در دوره ۶۱-۱۹۴۱ یعنی دوره رشد گرایش‌های نوین در شیعه بود. روحانیون و غیرروحانیون شیعه روش‌های عقلانی را در نوشته‌های خود و منطق و استدلال را در مباحثات خود به کار بستند. روحانی جوان، آیت‌الله روح‌الله خمینی از این گرایش نوین در کتاب مجادله‌انگیز خود علیه اصلاح‌طلبان ضد روحانی و مدرنیست‌های شیعه مانند احمد کسروی و شریعت - سنگلجی نمونه خوبی ارائه داد. ولی آیت‌الله خمینی در عین حال در میان

* قابل ذکر است که در کنار هم قرار دادن نظرات گروه‌ها و شخصیت‌های مذهبی در آن دوره صرفاً به علت در نظر گرفتن عنوان «اپوزیسیون شیعی» برای این بخش بوده و به معنای یکدست و همخوان دانستن اندیشه‌های گوناگون در اپوزیسیون مذهبی نیست. از این رو باید بر تمایز فطری میان مواضع فدائیان اسلام و دیگر شخصیت‌ها و گروه‌های مذهبی تأکید کرد. - ناشر

روحانیون شیعه پس از جنگ متمایز بود. چرا که موضع سیاسی در مخالفت با اصلاحات رضاشاه اتخاذ کرده بود. در کتاب خود «کشف‌الاسرار»، آیت‌الله خمینی ابراز داشت که فرامین صادر شده از سوی رضاشاه و قوانینی که در مجلس او به تصویب رسیده فاقد ارزش است و باید باطل گردد. آیت‌الله خمینی از رضاشاه و آتاتورک به عنوان «دیکتاتورهای ابله» انتقاد کرد و این‌که آنان با توسل به زور و اجبار برنامه‌های خود را به اجرا درآوردند و با «منکوب کردن روحانیت» و رواج «امکانات خوشگذرانی» و «ایجاد شیفتگی در مردم با کشف حجاب، لباس‌های اروپایی،...» از «پیشرفت واقعی کشور» جلوگیری به عمل آوردند.

حرکت مهم دیگر درون تشیع در دهه ۱۹۴۰، تشکیل «فدائیان اسلام» در ۱۹۴۶ (۱۳۲۴) توسط نواب صفوی، دانشجوی الهیات دانشگاه تهران بود. این نقطه عزیمت آشکاری بود از مخالفت سیاسی رهبران روحانی مابعد مشروطه‌خواه. «فدائیان اسلام» نخستین دفاعیه سیستماتیک فرهنگی از اسلام را ارائه دادند و در ایران اولین تشکیلات سیاسی اسلامی با برنامه‌های سیاسی جامع بودند. فدائیان اسلام متعصب، خود را ملزم به ریشه‌کن کردن گرایش‌های غیرمذهبی در جامعه کردند و برای نشان دادن عزم خود در اجرای چنان الزامی به عنوان نخستین عمل سیاسی، احمد کسروی را ترور کردند. «فدائیان اسلام» نگرانی عمیق خود را از «انحطاط اخلاقی» و «وجود غرایز نفسانی» در جامعه ایران ابراز کردند. انتقاد از وضعیت زنان در اجتماع در این چارچوب صورت گرفت. در ارتباط با آموزش، «فدائیان اسلام» معتقد بودند که آموزش زنان باید به گونه‌ای متناسب با مسئولیت‌های آنان در خانواده باشد و ایده‌ی مدارس مختلط را رد کردند (فدائیان اسلام، ۱۹۵۰، ص ۵۶). در مورد بی‌حجابی، آنان نگرانی خود را از این‌که «آتش شهوت» که از «بدن‌های عریان زنان بی‌عفت شعله کشیده، خانمان بشر را می‌سوزاند» ابراز داشتند. کار کردن زنان مورد تأیید «فدائیان اسلام» نبود مگر آنانی که «به هر دلیلی مسئول سرپرستی خانواده و تربیت کودکان بوده و به داشتن شغلی نیاز داشتند» (همان، ص ۸۳-۸۲).

در مورد ازدواج و طلاق، آنان عقیده داشتند: «دخترانی که به بلوغ فکری و جسمی می‌رسند باید تحت نظارت والدین‌شان شوهر داده شوند تا تعداد دختران و پسران ازدواج نکرده تا حد امکان کاهش یابد.» (همان، ص ۷-۳۶). «صیغه» مورد تأیید بود و به عنوان «پیوندی مقدس بین مسلمانان» در نظر گرفته شد. ابراز شد که صیغه دارای «اجر ابدی مضاعف» است و امکان آن برای شیعیان باید از طریق ثبت آن در «دوایر خاص» مستقر در شهرها و روستاها تسهیل شود (همان، ص ۳-۴۱).

«فدائیان اسلام» معتقد بودند در صورت اجرای قوانین آنان «ایران تبدیل به بهشت جهان می‌شود» (همان، ص ۸۷). تفکر «فدائیان اسلام» نخستین فصل از مجادله کلامی با غرب و ایرانیان غرب‌گرا بود که توسط گروهی متعصب مدرن طرح شد.

چپ طرفدار شوروی

دهه‌های پس از رضاشاه، با تشدید گرایش سیاسی طرفدار شوروی همراه بود. در ۱۹۴۵، حزب تازه

تاسیس دموکرات در کردستان، جمهوری دموکراتیک خودمختار بنا نهاد. جمهوری مشابه دیگری در آذربایجان مستقر شد. حزب دموکرات آذربایجان (DPA) خواستار خودمختاری آذربایجان به عنوان بخشی از ایران شد و دولتی ایالتی انتخاب و مواضع نظامی در آذربایجان را اشغال کرد. حزب دموکرات بخش زنان را با نام «تشکیلات زنان آذربایجان» تاسیس و کنفرانسی را در تبریز با شرکت سیصد زن در سال ۱۹۴۶ برگزار کرد. در مصوبه‌ای از کنفرانس اعلام شد که «ما به خاک مقدس سرزمین مان آذربایجان قسم می‌خوریم که تا آخرین نفس در کنار برادران مان برای حفظ آزادی بجنگیم... ما تا آخرین نفس برای رهایی زنان ستم‌دیده ایران که در زنجیرهای بی‌عدالتی و اسارت زندگی می‌کنند مبارزه می‌کنیم» (صدیق، ۱۹۷۳، ص ۵۷).

حکومت موقت آذربایجان برای نخستین بار در ایران به زنان حق شرکت در انتخابات داد. هم‌چنین برای کار برابر زنان و مردان، مزد برابر در نظر گرفته شد و به کارگران زن حق استفاده از مرخصی زایمان داده شد (ابراهیمی، ۱۹۶۷، ص ۳۲۲). حزب توده، تشکیلات کمونیستی طرفدار شوروی بود که (بعد از اشغال ایران) توسط گروهی از زندانیان دوره رضاشاه که به «۵۳ نفر» معروف شدند تاسیس شد. حزب توده برنامه موقت خود را که شامل حمایت از مشروطیت، آزادی‌های مدنی و حقوق بشر برای همه شهروندان خصوصاً طبقه کارگر بود ارائه کرد (ابراهامیان، ۱۹۸۲، ص ۲۸۲). این برنامه به دلیل تمایل به تشکیل ائتلافی با همه اقشار جامعه (از جمله روحانیون) علیه فاشیسم، فاقد درخواست‌های مشخص کمونیستی و فمینیستی بود؛ برنامه‌ای بود که در آن زمان با سیاست رسمی شوروی مطابقت داشت. یک سال بعد، حزب توده در کنفرانسی، برنامه‌ای با جزئیات بیشتر که کشاورزان، کارگران، زنان و اقشار میانی را دربرمی‌گرفت ارائه داد (همان، ص ۲۸۴). در این برنامه به زنان وعده حقوق سیاسی و خصوصاً به زنان شاغل قول مزد برابر برای کار برابر و هم‌چنین کمک‌های رفاهی داده شده بود. در این کنفرانس، ایجاد بخش‌های خاصی در حزب برای زنان و جوانان و هم‌چنین تاسیس جنبش فراگیر اتحادیه‌های صنفی در دستور کار قرار گرفت. حزب توده به سرعت در استان‌ها توسعه یافت و فعالیت چشمگیری در اتحادیه‌های صنفی شامل اتحادیه‌های زنان از جمله ۵۰۰ اتحادیه قوی زنان فرش‌باف آغاز کرد (همان، ص ۲۹۲). در دهه ۱۹۴۰، اعضای حزب توده بالغ بر ۲۵۰۰۰ نفر و اعضای اتحادیه‌های صنفی ۴۰۰۰۰۰ نفر تخمین زده می‌شدند (هالیدی، ۱۹۷۶، ص ۲۲۸).

در اوت ۱۹۴۴ (۱۳۲۳)، نخستین کنگره حزب توده برگزار شد. کنگره توجه کمیته مرکزی آتی حزب را به ضرورت بسیج و اتحاد زنان علیه «تحریکات ارتجاعی» جلب کرد (کامبخش، ۱۹۷۲، ص ۷۱). بر فعالیت حزب توده بین زنان تاکید ویژه‌ای شد. در سال ۱۹۴۴ (۱۳۲۳)، کمیته مرکزی بخش خاصی را ویژه زنان با نام «تشکیلات زنان» ایجاد کرد تا از طریق جذب زنان پیشرو و فعالیت‌های آنان در شاخه‌های محلی حزب امکان بسیج زنان از اقشار مختلف اجتماعی فراهم شود. اگر چه زنان طبقه کارگر، محتمل‌ترین هدف تبلیغاتی حزب توده بودند ولی زنان طبقات دیگر اجتماعی نیز مورد خطاب قرار

گرفتند. در تحلیل وضعیت زنان شاغل، نداشتن مرخصی زایمان، فقدان شیرخوارگاه‌ها، نابرابری دستمزدها برای کار برابر و فقدان تامین اجتماعی برای مادران شاغل مورد انتقاد قرار گرفت. حزب از «زنان شاغل، زنان روشنفکر و تمامی زنان در بند و گرفتار» درخواست کرد که نگونبختی خود را با «برداشتن گام‌های مردانه... دست در دست و همراه با مردان ریشه کن کنند» (اسناد تاریخی، شماره ۱، ۱۹۷۴، ص ۲۵۲). هم‌چنین اهمیت استقلال اقتصادی زنان مورد تاکید قرار گرفت (همان، ص ۲۶۳).

تشکیلات زنان حزب توده، برابری کلیه حقوق بین زنان و مردان، بهبود وضعیت مالی زنان شاغل، دستمزد برابر برای کار برابر، بیمه اجتماعی و مبارزه با فحشا را درخواست کرد. فعالیت این تشکیلات تحت ریاست مستقلی بود و هر دو ماه یک‌بار مجله‌ای مربوط به زنان با نام «بیداری ما» به سردبیری زهرا اسکندری - بیات منتشر می‌شد. شعار مجله این بود که «ما هم در این کشور حقوقی داریم» و مقالاتی درباره موضوعات اجتماعی، سیاسی، ادبی و علمی منتشر می‌کرد. مجله «بیداری ما» شاهان پهلوی را به شدت مورد انتقاد قرار داد و قانون مصوبه زمان رضاشاه خصوصاً حقوق مدنی و قوانین کیفری را به علت ظالمانه بودن در مورد زنان رد کرد (کامبخش، ۱۹۷۲، ص ۵۶). یک زن نویسنده روسی چنین ابراز می‌دارد: «زمینه فعالیت این تشکیلات از بدو تاسیس بسیار وسیع بود. تحت رهبری این تشکیلات صدها زن در تظاهرات و اعتراضات توده‌وار شرکت کردند. در آماده‌سازی برای هر کنگره عمومی زنان، این تشکیلات بسیار فعال بود و ارزشمندتر از این، فعالیت‌های این تشکیلات پس از اختتام کنگره بود. در سراسر کشور، کنفرانس‌های زنان شاغل، زنان کشاورز و خانه‌دارها برگزار می‌شد که در آن‌ها ضروری‌ترین و حیاتی‌ترین مشکلات موضوع بحث‌های پرشور و هیجان بود» (yankachena، ۱۹۵۹، ص ۸۳-۷۴). تشکیلات زنان حزب توده در سال ۱۹۴۷، عضو فدراسیون بین‌المللی دموکراتیک زنان شد و در کنفرانس‌های بین‌المللی بوداپست (۱۹۴۸) و پکن (۱۹۴۹) حضور پیدا کرد. تشکیلات زنان در سال ۱۹۴۹ منحل شد ولی دو سال بعد، حزب توده ترتیبی داد که «تشکیلات دموکراتیک زنان» (DAW) جایگزین تشکیلات قبلی گردد. تشکیلات دموکراتیک زنان، مراسمی را در چهل و پنجمین سالگرد مشروطیت تدارک دید و خواستار حق رای شد و دولت را به دلیل مخالفت‌اش با گسترش امتیازات مورد انتقاد قرار داد (ابراهامیان، ۱۹۸۲، ص ۳۲۲). بند ۶ اساسنامه حزب توده به عنوان بیان اهداف این تشکیلات پذیرفته شد. بر این مبنا، تشکیلات جدید، اهداف ذیل را برای خود در نظر گرفت:

- ۱- مبارزه برای دستیابی به حقوق اجتماعی و سیاسی زنان از طریق برگزاری کنفرانس‌ها و سخنرانی‌ها
- ۲- توسعه فرهنگی - مبارزه با بیسوادی
- ۳- بسیج زنان
- ۴- مبارزه علیه فحشا و انحطاط اخلاقی
- ۵- مبارزه علیه استثمار زنان و دختران جوان در کارخانه‌ها، برقراری ساعات کاری برای کارگران زن، حق برخورداری از تعطیل آخر هفته و تعطیلات عمومی و سالیانه با استفاده از حقوق و برابری دستمزد برای زنان و مردان کارگر
- ۶- ممنوعیت کار برای کودکان زیر ۱۴ سال
- ۷- تخصیص حداقل دو ماه مرخصی زایمان با حقوق برای کارگران و کارمندان زن
- ۸- مهد کودک مجانی برای فرزندان کارگران و

کارمندان زن ۹- ایجاد کارگاه‌های آموزشی برای دختران جوان خانواده‌های فقیر ۱۰- ایجاد باشگاه‌ها، مراکز مطالعه و کتابخانه‌ها برای زنان ۱۱- انتشار روزنامه‌ها و مجلات زنان (محبی، ۱۹۴۶، ص ۱۰۲)

جنبش زنان

بررسی جنبش زنان در دوره پس از رضاشاه حاکی از آن است که وجود آزادی بیان نسبی و جو ملی‌گرایی رادیکال، ظهور مجدد سازمان‌های زنان در دهه‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ را همراه با استقلال بیشتر ولی هم‌چنان طرفدار «مرکز بانوان» (که توسط رضاشاه پایه‌گذاری شده بود) موجب شد.

«مرکز بانوان» بعداً به یک مرکز آموزشی برای زنانی که امکان ادامه تحصیل نداشتند تبدیل شد. صدیقه دولت‌آبادی به کار خود در «مرکز بانوان» ادامه داد ولی انتشار مجدد مجله مستقل خودش با نام «زبان زنان» را در سال ۱۹۴۲ پی گرفت. نخستین شماره مجله بر مسائلی از قبیل خانه‌داری، پرورش کودکان، بهداشت و آموزش متمرکز بود. عنوان سرمقاله دومین شماره مجله «زنان و نانوایی» در اعتراض به کمبود نان بود و گزارشی از شورش زنان علیه آن را ارائه کرد. انتشار مجله از سوی دولت متوقف شد ولی دولت‌آبادی توانست ممنوعیت را لغو کند و به انتشار مجله تا ده شماره دیگر ادامه دهد. موضوع سیاسی بعدی که درخواست از متفقین به ترک ایران بود سبب بسته شدن مجله شد (شیخ‌الاسلامی، ۱۹۷۲، ص ۹۴). اگر چه دولت‌آبادی ملی‌گرایی هوادار سلطنت بود ولی به آرمان‌های جنبش مشروطه و پس از مشروطه در مورد رهایی زنان وفادار ماند. او با ارزش‌های زنانگی (womanhood) مورد تأکید کمونیست‌ها مخالف بود و اعتقاد داشت که زنان ایران از طریق اصلاحاتی که در نظم مستقر انجام شود دستاوردهای بیشتری خواهند یافت (زبان زنان، ۱۹۴۵). بخش اعظم مجلات زنان در اواخر دهه ۱۹۴۰ و اوایل دهه ۱۹۵۰ منتشر شد. این مجلات معمولاً با نام‌های آزادی‌خواهانه، دارای موضوعاتی سیاسی و اجتماعی بودند. «زنان پیشرو» مجله‌ای هفتگی بود که در سال ۱۹۴۹ توسط صدیقه گنجه منتشر شد. هدفش دفاع از عدالت اجتماعی و حقوق زنان بود (شیخ‌الاسلامی، ۱۹۷۲). «قیام زنان» حاوی موضوعات اجتماعی و ادبی در سال ۱۹۴۹ توسط صفری علی‌آبادی منتشر شد. مجلات «حقوق زنان» توسط ابتهاج مستحق، «آزادی زنان» توسط ظفر دخت اردلان، و «زن مبارز» توسط کبری صارمی، همگی در سال ۱۹۵۱ منتشر شدند. «عالم زنان» را سفارت انگلیس در تهران در سال ۱۹۴۴ به چاپ رسانید که پس از یک سال و انتشار چهارده شماره متوقف شد. در نخستین شماره «عالم زنان» مصاحبه‌ای با دکتر فاطمه سیاح به منظور معرفی زنان برجسته ایرانی به چاپ رسیده بود. «عالم زنان» پیشرفت سایر کشورها در ارتباط با وضعیت زنان در آن کشورها خصوصاً مقایسه وضعیت زنان ترکیه و ایران را طی گزارشی به چاپ رسانید (گلبن، ۱۹۷۵، ص ۷-۳۵۱). «بانو» توسط خانم نیره سعیدی از سال ۱۹۴۴ تا ۱۹۴۷ منتشر شد. این مجله با توجه به مسئله حق رای زنان به بحثی در بین زنان دامن زد تحت این عنوان که «در صورت راه یافتن به مجلس چه خواهید کرد؟» (همان، ص ۵۰-۱۴۸).

«بانوی ایران» توسط ملکه اعتضادی، سلطنت‌طلب فعال منتشر شد. در سال ۱۹۴۲، «جمعیت زنان

ایران» توسط خانم بدرالملوک بامداد که در عین حال سردبیر مجله زنان با نام «زن امروز» بود، تاسیس شد. در همان سال صفیه فیروز «حزب زنان ایران» را بنیان گذاشت که خانم فاطمه سیاح دبیر حزب شد. اهداف حزب در اساسنامه‌اش با تاکید بر حفاظت از موقعیت اجتماعی زنان و ارتقای آموزش و آگاهی بین زنان مشخص شده بود (محبی، ۱۹۴۶، ص ۱۰۱). ارگان این حزب با نام «زنان ایران» به سردبیری فاطمه سیاح از همکاری زهرا خانلری، فروغ حکمت، سیمین دانشور (نویسنده نامدار آتی) و ژاله (شاعر) بهره می‌جست. «حزب زنان ایران» به ویژه در موضوع حق رای زنان پافشاری داشت. در سال ۱۹۴۴، هنگامی که موضوع اصلاح قانون انتخابات در مجلس مطرح شد، «حزب زنان ایران» به وسیله سخنرانی و تبلیغات، نمایندگان هم نظر را به حمایت از حق رای زنان در مجلس ترغیب کرد. «حزب زنان ایران» مخالفین حق رای زنان را به دلیل نقطه نظرات قرون وسطایی شان مورد انتقاد قرار داد. فاطمه سیاح دبیر حزب، اندیشه‌ای که وظایف اصلی زنان را معطوف به خانواده می‌داند رد کرد و ابراز داشت «در جایی که حقوقی وجود ندارد، وظیفه‌ای نیست» (گلبن، ۱۹۷۵، ص ۱۴۶).

او اعلام کرد «نخستین چیزی که زنان از مجلس، دولت و جامعه می‌خواهند، برابری حقوق در ازدواج و طلاق است» (همان). او معتقد بود برابری حقوق در خانواده پیش‌نیاز ضروری انجام مسئولیت‌های مادرانه زنان است و ابراز کرد «من از شما می‌پرسم، چگونه برای یک زن امکان دارد وظایف مادرانه خود را به انجام برساند... هنگامی که همسرش می‌تواند به خواست خود او را طلاق داده و فرزندانش را برای رشد و تربیت به شخص دیگری بسپارد؟» (همان، ص ۱۴۶).

«حزب زنان ایران» به وضعیت زنان زندانی نیز توجه نشان داد. در سال ۱۹۴۴، مجوزی از وزارت دادگستری مبنی بر بررسی وضعیت زنان زندانی دریافت کرد. «حزب زنان ایران» هم‌چنین راهکارهایی را برای بی‌ثباتی سیاسی و اقتصادی ایران در زمان شکل‌گیری جنبش‌های جدایی طلبانه آذربایجان و کردستان ارائه کرد. فاطمه سیاح نوشت: «حزب ما در راه برابری حقوق زنان و مردان می‌کوشد. تجربه به ما ثابت کرده که تا زمانی که دموکراسی واقعی در کشور وجود نداشته باشد، هیچ‌گونه ثباتی نخواهد بود... دموکراسی سیاسی واقعی باید بر مبنای دموکراسی اقتصادی حقیقی بنا شود... دولت باید برنامه اصلاحات کشاورزی و تقسیم اراضی را قاطعانه دنبال کند» (همان، ص ۷۰-۳۶۹).

در سال ۱۹۴۶، «حزب زنان ایران» مبدل به انجمنی شد تا امکان ارتباط و پیوستگی وسیع‌تر زنان با دیدگاه‌های مختلف سیاسی فراهم شود (محبی، ۱۹۴۶، ص ۱۰۱). «انجمن ملی زنان» با همان سرپرستی تشکیل شد و در این دوره بخش عمده فعالیت‌های سازمان‌های زنان مستقل را دربر گرفت. هدف این انجمن عبارت بود از «استقرار برابری زنان و مردان، ممنوعیت چند همسری، مراقبت بهداشتی از مادران، افزایش استاندارد آموزشی زنان، آموزش مراقبت از کودکان» (وودسمال، ۱۹۶۰، ص ۳-۸۰). هم‌چنین انجمن زنان، در مبارزات خود برای کسب برابری سیاسی قاطع بود. تعداد اعضای انجمن زیاد بود که در صورت لزوم بسیج می‌شدند. نخستین زن حقوق‌دان ایرانی، مهرانگیز منوچهریان مشاور حقوقی انجمن

بود. فاطمه سیاح و صفیه فیروز زنان تحصیلکرده‌ی طرفدار شوروی بودند ولی ترجیح دادند که فعالیت مستقل داشته باشند. دکتر فاطمه سیاح در شوروی از پدر و مادری ایرانی زاده شد و برای تصدی کرسی ادبیات در دانشگاه تهران به ایران دعوت شد. او از تحت ستم بودن زنان در ایران آگاه بود و درباره این موضوع نوشته‌ها و سخنرانی‌های بسیار داشت (گلبن، ۱۹۷۵). فاطمه سیاح و صفیه فیروز به نمایندگی از سوی «انجمن ملی زنان» در گردهمایی‌های بین‌المللی بسیاری از جمله «کنفرانس زنان و صلح» در پاریس (۱۹۴۵)، «مجمع بین‌المللی زنان» در نیویورک (۱۹۴۶)، «کنگره زنان آسیایی» در دهلی (۱۹۴۷)، «کمیسیون حقوق زنان» در بیروت (۱۹۴۹) و ژنو (۱۹۵۳) شرکت کردند.

سازمان زنان دیگری برای کسب حقوق مدنی زنان فعالانه تلاش می‌کرد. «راه نو» توسط دکتر مهرانگیز دولت‌شاهی تاسیس شد و در زمینه موضوعاتی مانند «اصلاح زندان، تشویق برای تحقیق و مطالعه و سرپرستی آموزشی زنان جوان» فعال بود. چون سازمان بر این باور بود که «مردان می‌توانند از طرق متعدد به تامین حق رای زنان یاری رسانند»، اقلیتی از مردان در زمره اعضای این سازمان بودند (وودسمال، ۱۹۶۰، ص ۵-۷۴).

هم‌چنین زنان سازماندهی انجمن‌های تخصصی، مذهبی - قومی را آغاز کردند. «انجمن پزشکی زنان ایران» در سال ۱۹۵۳ به منظور ترویج خواست‌های پزشکان زن تاسیس شد و با پزشکان زن سایر کشورها ارتباط برقرار کرد. این انجمن در زمینه آموزش عمومی اصول بهداشتی فعال بود. در همان سال، «انجمن پرستاران ایران» با هدف ارتقای استانداردهای پرستاری و ترویج همکاری بین پرستاران تاسیس شد. بسیاری از این انجمن‌های تخصصی با انجمن‌های بین‌المللی متناسب با تخصص خود ارتباط یافتند (وودسمال، ۱۹۶۰، ص ۳-۸۰).

سازمان «بانوان یهودی ایرانی» در سال ۱۹۴۷ رسماً برای ارائه خدمات رفاهی و ارتقای استانداردهای بهداشتی و آموزشی زنان و کودکان تاسیس شد. «موسسه خیریه زنان ارمنی» که در سال ۱۹۲۷ تاسیس شده بود، به فعالیت‌هایش ادامه داد (همان). سایر سازمان‌های مستقل این دوره عبارت بودند از: «انجمن حمایت‌های شهری بانوان» (۱۹۴۵) که با هدف یاری به موسسات شهری در فعالیت‌های رفاهی تاسیس شد. «کمیته هنر زنان» (۱۹۵۰) برای ترویج هنر و صنعت بین زنان و جوانان تلاش می‌کرد. «باشگاه بین‌المللی زنان ایران» با هدف تبیین دوستی، همدردی و ادراک متقابل بین زنان همه‌ی ملت‌ها که در ایران نماینده داشتند و کمک به فقرا جهت زندگی بهتر تشکیل شد (همان). موسسه خیریه مهم در این دوره «موسسه خیریه ثریا پهلوی» (۱۹۵۲) بود که هدفش بهبود وضعیت بهداشتی و آموزشی خانواده‌های فقیر بود.

گذار از ملی‌گرایی دولتی به ملی‌گرایی لیبرالی :

اشغال خارجی، چندگانگی اجتماعی و تکثر سیاسی، زمینه‌های جدایی ملی‌گرایی از دولت را به وجود آورد. دولت رضاشاه به دلیل توان اجرایی بالا که امکان اجرای اصلاحات اجتماعی و

دگرگون‌سازی کشور برای تحقق دولت - ملتی مدرن را دارا بود، توانست خواست‌های پس از مشروطیت را به انجام رساند. اگرچه این موفقیت در قبال کم کردن قدرت و نفوذ مجلس به دست آمد. قوه مجریه اساس مشروطه را نقض کرد و استقلال و انسجام نمایندگان (قانونگزاران) در فرآیند ساخت یک دولت - ملت را در ایران مخدوش ساخت. در دوره پس از رضاشاه حمایت از اجرای قانون اساسی اوج گرفت و این خواسته معطوف به دولت خودکامه شد. یکبار دیگر دولت هدف خواسته‌های مشروطه‌طلبان قرار گرفت. در فضای تحت‌الحمایگی خارجی و تضعیف و تحقیر قوه مجریه، نسل جدید مشروطه‌طلبان توانست احیای دوباره ملی‌گرایی را خواستار شود؛ و یکبار دیگر با سوق دادن مجلس به مرکز صحنه سیاسی، آن را به عنوان تجسم خواست ملی برای آزادی و مشارکت سیاسی مجدداً استقرار بخشید. یکبار دیگر ملی‌گرایی قلمرو فعالیت سیاسی استقلال‌طلبانه شد.

در سال ۱۹۴۹، جبهه ملی، از ائتلاف وسیع تعدادی از سوسیالیست‌ها، ملی‌گراهای غیردینی و احزاب مذهبی - که در دهه چهل میلادی فعال بودند - برای اعلام تجدید حیات نوین تمایلات ملی‌گرایانه قشر میانی شهری، تأسیس شد. به رهبری دکتر محمد مصدق، حقوقدان و اصلاح‌طلب اجتماعی، جبهه ملی به طرز بارزی در مرکز صحنه سیاسی کشور در اوایل دهه ۱۹۵۰ جای گرفت. پایگاه اصلی اجتماعی ملی‌گرایی لیبرال، قشر متوسط شهری شامل کارمندان دولت و سایر متخصصین، تاجرپیشه‌ها از جمله بازرگانان بازار و نیز صنعت‌گران، مغازه‌دارها، دانشجویان و روشنفکران بود. در عین حال نهضت هوادارانی وابسته به قشر پایینی و رهبرانی از اقشار بالای اجتماع داشت. جبهه ملی، شعارهای استقلال‌طلبانه افراطی و ضد استبدادی جنبش مشروطه را برگزید و برنامه‌ای شامل عدالت اجتماعی، اجرای مشروطیت، آزادی عقیده‌ی سیاسی و بهبود شرایط اقتصادی را ارائه کرد (ابراهامیان، ۱۹۸۲، ص ۲۵۳). تأکید جنبش ملی‌گرا بر آزادی‌های فردی و ضدیت با استبداد و خصلت مستقل آن در تقابل با ملی‌گرایی دولت، آن را در رده ملی‌گرایی لیبرال قرار داد (سیاوشی، ۱۹۹۰، ص ۳-۲). اگرچه معمولاً جنبه ملی‌گرای این جنبش بر جنبه لیبرالی آن برتری داشت و هم‌چنین دیدگاه سیاسی برخی از سازمان‌های ائتلافی در جبهه ملی از آزادی‌خواهی دور بود (رمضانی، ۱۹۸۸، ص ۱۴-۳۱۱)، با این وجود یکی از پارامترهای متمایزکننده جنبش ملی‌گرایی این دوره، اعتقاد به آزادی‌های فردی و آزادی بیان بود و این که آزادی بیان، عقیده، نشر و تجمع، اجزاء اصلی یک دولت - ملت مدرن قوی و مستقل به‌شمار می‌آیند. این موارد زمینه‌ای را برای بحث‌های مشابه که در جنبش‌های ملی‌گرای آتی مطرح گردید، فراهم ساخت. برای نخستین بار پس از انقلاب مشروطه آرمان‌های ملی‌گرایی و لیبرالیسم از آرمان‌های نوسازی دولتی متمایز شد. زمانی که دولت دستخوش اصلاحات اجتماعی شد، جنبش ملی‌گرا خود را معطوف به موضوع دموکراسی کرد. این امر به یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های عصر ملی‌گرایی مبدل شد.

اوج و سقوط کابینه ملی‌گرا:

در اوضاع و احوال حاکمیت در هم شکسته‌ی بعد از رضاشاه، ملی‌گرایی و آزادی در سیاست

پارلمانی تجدید حیات یافت. یکبار دیگر مخالفت سیاسی، نقش اصلی را در مجلس مستقل ایفا کرد و قدرت شاه و مسئولیت‌هایش در محدوده‌ی قانون اساسی جای گرفت. هم‌چنین در این زمان نتیجه‌ی نهایی این فرآیند، مبارزه قدرت بین مجلس و قوه مجریه بود.

دوره‌ی بین فراخوان مجالس چهاردهم و هفدهم (اسفند ۱۳۲۳ تا اردیبهشت ۱۳۳۱) بی‌ثبات بود. مجلس چهاردهم شامل هفت جناح پارلمانی بود که تغییر ائتلاف در بین این جناح‌ها منجر به معاملات پیچیده سیاسی شد و در طی دو سال هفت نخست‌وزیر، نه کابینه و صد و ده وزیر به مجلس معرفی شدند (ابراهامیان، ۱۹۸۲، ص ۲۰۰). این وضعیت بی‌ثباتی در سه مجلس بعدی نیز حاکم بود. بی‌ثباتی کابینه‌ها دلایل هم خارجی و هم داخلی داشت. اختلاف نظر جناح‌های مجلس در مورد موضوعات اجتماعی و قانون‌گذاری و مداخله بیگانگان در امور کشور بر مشکلات افزوده بود. در این زمان منشأ اصلی بی‌ثباتی، رقابت بین انگلیس، آمریکا و روسیه برای تأثیرگذاری بر رویدادهای سیاسی و کسب امتیازات و انحصارات تجاری بود. بحث‌های اصلی داخلی و خارجی این دوره مجلس پیرامون مسائلی شامل جایگاه قانونی شاه و قدرت او در ارتباط با نیروهای مسلح، دولت و مجلس، اصلاح قانون انتخابات، بودجه ارتش، نزاع‌های ایلی و جنبش‌های استقلال‌طلبانه در تعدادی از ایالات شامل آذربایجان و کردستان و نیز سیاست خارجی و واگذاری امتیاز نفت به شوروی و بریتانیا دور می‌زد.

در بین نخست‌وزیران دهه‌ی ۱۹۴۰ و اوایل دهه‌ی ۱۹۵۰، دو نفر تأثیر مهمی در حل این موضوعات و جریان رویدادها داشتند. اولین نفر، احمد قوام بود؛ مشروطه‌خواهی که توسط رضاشاه تبعید شده بود. او «حزب دموکرات» را تأسیس کرد. حزبی که میانه‌رو بود ولی به ائتلاف با چپ تمایل داشت. در برنامه حزب، اصلاحات اقتصادی و اجتماعی گسترده شامل شرکت زنان در انتخابات طرح شده بود. قوام سه وزیر توده‌ای در کابینه خود داشت. او دستور بستن روزنامه شریعت‌مدار «پرچم اسلام» را به دلیل تحریک به تظاهرات علیه زنان بی‌حجاب داد و آیت‌الله کاشانی، رهبر روحانی سیاسی را به دلیل سازمان دادن اعتراضات بازار علیه دولت دستگیر کرد (همان، ص ۴-۲۳۳). در زمان صدارت قوام، شاه که از اعمال محدودیت‌های قانون اساسی بر خود ناراضی و باگرایش قوام به حزب توده مخالف بود، از سوء قصد علیه خود دستاویزی برای برکناری قوام ساخته و پرداخته کرد. هم‌چنین شاه از «مجلس مؤسسان» خواست که تجدیدنظری در قانون اساسی به عمل آورد که به موجب آن مجلس سنا تشکیل و نیمی از اعضای آن از سوی شاه منصوب شوند و دیگر این‌که به شاه قدرت انحلال مجلس واگذار گردد (همان، ص ۲۵۰). با این وجود امتیازاتی که شاه پس از سقوط قوام از قدرت، به دست آورده بود در زمان دومین نخست‌وزیر مقتدر این عصر یعنی محمد مصدق با بی‌اعتنایی مواجه شد. بحث او و حامیان عضو جبهه ملی او در مجلس این بود که قدرت شاه زیاد است و هیچ‌گونه کنترل دولتی بر منابع ملی کشور وجود ندارد. جبهه ملی توافق مجدد با کمپانی نفت ایران و انگلیس را تحت عنوان خیانت به مملکت محکوم کرد و خواستار ملی شدن صنعت نفت شد (همان، ص ۲۶۳). مبارزه قدرت بین شاه و مصدق در

شرایطی گسترش یافت که مصدق بارها برای جلب حمایت به ملت متوسل شد. در جولای ۱۹۵۲ (۱۳۳۱)، شاه از پذیرفتن کاندیدای مصدق برای وزارت جنگ خودداری کرد. مصدق استعفا داد و به دادخواهی مستقیم از ملت روی آورد. این دادخواست که توسط حزب توده نیز مورد حمایت قرار گرفت به واکنش جسورانه‌ای از سوی ملت منتهی شد. مردم به خیابان‌ها ریخته و اعتصابات را به منظور اعلام حمایت خود سازمان دادند (همان، ص ۲۷۱). یک هفته بعد شاه تسلیم شد و از مصدق خواست کابینه جدیدی تشکیل دهد. مصدق به روش خود در جهت محدود کردن قدرت‌های ورای قانون اساسی شاه ادامه داد و هم‌چنین دستورالعمل‌هایی به وزرا برای اصلاحات قضایی، فعالیت‌های انتخاباتی و آموزش و پرورش صادر کرد. زمانی که اصلاحات مورد مخالفت سایر احزاب سیاسی قرار گرفت، مصدق فرآیندومی را فراخواند که به پیروزشش انجامید.

در مارس ۱۹۵۱ (۱۳۲۹)، تصویب لایحه ملی شدن صنعت نفت در مجلس منجر به ترغیب انگلیس در استقرار ناوگان دریایی خود در خلیج فارس و طرح شکایتی به سازمان ملل شد. در اکتبر ۱۹۵۱ (۱۳۳۰)، مصدق برای دفاع از ایران در برابر ادعای انگلیس نسبت به نفت ایران به نیویورک سفر کرد. در ژانویه ۱۹۵۲ مقامات عالی‌رتبه انگلیس از ایران اخراج شدند و در ماه مه مصدق ادعای ایران را در دادگاه بین‌المللی لاهه ارائه کرد. حکم دادگاه که به نفع ایران بود انگلیس را برانگیخت تا موانع بیشتری را در تجارت ایران و انگلیس قائل شود. امریکایی‌ها ابتدا به دلیل رقابت با دولت انگلیس از ملی شدن نفت پشتیبانی کردند ولی بعدها با حمایت حزب توده از مصدق متوجه خطر شده و با انگلیس متحد شدند. ناخرسندی جبهه متحد امریکایی و انگلیسی از وجهه مردمی دولت مصدق و موضع قاطعانه این دولت در مورد مسائل ملی شدن نفت، آنان را ترغیب کرد تا از طریق کودتا، مصدق را برکنار کنند. در اوت ۱۹۵۳ (۱۳۳۲) حمایت حزب توده از مصدق کاهش یافت و به علاوه جناح طرفداران کاشانی در جبهه ملی نیز انشعاب کرده بودند. طیف اپوزیسیون شیعه در آغاز و در اعتراض به سلطه بیگانگان و با درخواست برقراری قانون اساسی در فضای ملی‌گرایی تجدید حیات یافته با جبهه ملی متحد شدند. اما بعدها زمانی که انتخاب بین شاه ضد مشروطه که توسط غرب حمایت می‌شد و جنبش ملی‌گرایی که از پشتیبانی گروه‌های چپ برخوردار بود، فرارسید، بخشی از اپوزیسیون شیعه اولی را برگزید. علاوه بر این سرویس‌های امنیتی غرب منابع مالی در اختیار بازار قرار دادند تا رهبری تظاهرات ضد مصدقی در خیابان‌های تهران را که توسط ارتش حمایت می‌شد به عهده گیرند. حزب توده از پشتیبانی مصدق سرباز زد و توده‌های هواداران خود را به تظاهراتی به مقابله با تظاهرات ضد مصدقی فراخواند. ارتش مصدق را از نخست‌وزیری برکنار کرد و شاه که ایران را ترک کرده بود مجدداً در جای خود تثبیت شد. مصدق محاکمه و زندانی شد. شاه پس از خلاصی از دست قدرتمندترین و مستقل‌ترین نخست‌وزیر عصر پهلوی، مجلس هفدهم را منحل و سخت‌گیری شدیدی را بر روی احزاب سیاسی آغاز کرد.

زنان و دولت ملی :

دهه‌ی سیاست پارلمانی، اصلاحات قانونی زیادی را برای زنان به ارمغان نیاورد. در حقیقت، قانونگذاری موثر مجلس در مورد وضعیت زنان منحصر می‌شد به قانون جدید کار قوام که کنترل دولتی بر روی کار کودکان را تشدید و دوازده هفته مرخصی زایمان با استفاده از حقوق را برای کارگران زن پیشنهاد کرد (کدی، ۱۹۸۱، ص ۱۲۱). ولی مسائل زنان شامل حقوق مدنی زنان بارها بدون حصول هیچ‌گونه نتیجه مثبت و به شکل قانونی درآورده شده در مجلس طرح شد. در ۱۹۴۴، نمایندگان حزب توده فراکسیون را در مجلس برای اعلام برنامه‌های حزب شامل اصلاح قوانین کار و انتخابات، اصلاحات ارضی و برابری حقوق زنان تشکیل دادند (کامبخش، ۱۹۷۲، ص ۶۹). فراکسیون حزب توده طرحی را پیشنهاد کرد مبنی بر بسط حق رای به زنان که کاملاً مورد بحث قرار نگرفته بود. این طرح توسط یکی از نمایندگان به عنوان «مقابله با اسلام و قرآن» مورد اعتراض قرار گرفت (حزب توده، ۱۹۴۴، ص ۸۳۴).

در ۱۹۴۹، مصدق کوشید تا پیش‌نویس لایحه انتخابات را تهیه و اعطای حقوق مدنی به زنان براساس برابری همه افراد ملت در برابر قانون را پیشنهاد کند. سازمان‌های زنان به ترغیب نمایندگان هم نظر برای حمایت از حق رای زنان در مجلس پرداختند. هر چند که شاخه مذهبی جبهه ملی با این ادعا که رای در اسلام منحصر به مردان است با این لایحه مخالفت کرد. یک نماینده روحانی اعلام کرد که قوانین موجود به نحو مناسبی پشتیبان زنان است و هشدار داد که هرگونه تغییر «محرک بی‌ثباتی سیاسی، انحراف از مذهب و هرج و مرج اجتماعی» خواهد شد (همان، ص ۲۷۶). آیت‌الله کاشانی طی مقاله‌ای در مجله‌ای معتبر از دولت خواست که از رای دادن زنان جلوگیری کند تا آنان در منزل مانده و وظیفه حقیقی خود را که پرورش فرزندان است به انجام برسانند (همان، ص ۲۷۶). هم چنین روحانیون تظاهراتی را علیه اعطای حقوق مدنی زنان ترتیب دادند. هنگامی که در قم طلاب به اعتراض به خیابان‌ها ریختند، یک نفر کشته و ده نفر مجروح شدند (همان، ص ۲۷۶). سرانجام در پیش‌نویس لایحه انتخابات، حقوق زنان نادیده گرفته شد. مخالفت با اعطای حقوق مدنی به زنان منحصر به روحانیت نبود. نزیه سیاستمدار غیرمذهبی، از مخالفین برجسته جمهوری اسلامی در سه دهه بعد، چنین ابراز داشت: «همان‌طور که می‌دانیم، زنان فاقد توانایی روانی برای در اختیار گرفتن مقام سیاسی هستند... زنان بیش از مردان اسیر آرزوهای خیالی خود هستند. در زنان حس جاه‌طلبی، حسادت و غرور بیش از مردان به چشم می‌خورد. اکنون اگر او (زن) مجاز باشد که در انتخابات شرکت داشته باشد آشفتگی و هرج و مرج باورنکردنی در دنیایش روی می‌دهد. او تمایل دارد که مردان را به خود جلب نماید همچنان که می‌خواهد تسلط خود را به اثبات برساند. حتا شما دانش‌آموزان دختری را می‌بینید که خواب نماینده مجلس شدن را می‌بینند. وظایف طبیعی زنان مثل مادربودن و سایر وظایف در برابر خانواده یا کاملاً نادیده گرفته یا ناچیز شمرده خواهد شد» (گلبن، ۱۹۷۵، ص ۱۴۴).

برخلاف حزب توده، جبهه ملی هیچ‌گونه برخورد منسجم و برنامه‌ی اصلاحات نظام‌مند درباره زنان ارایه نکرد و تلاشی نظام یافته برای بسیج زنان پیش نگرفت. به راستی ماهیت جبهه ملی که متشکل از

ائتلاف ایدئولوژی‌های گوناگون سیاسی بود، در این امر به نحو بارزی مشکل ایجاد می‌کرد. اگر چه موتلفان جبهه ملی بر روی اصول کلی مانند عدالت اجتماعی، آزادی بیان و تبعیت از قانون اساسی توافق داشتند ولی بسیار بعید بود که بخش مذهبی جبهه ملی با شاخه سوسیالیست‌ها در مورد آزادی زنان برنامه مشترکی ازایه دهند. منتهی‌الیه یک قطب جبهه ملی «حزب ایران» قرار داشت که برای ایجاد جامعه‌ای سوسیالیستی با برابری کامل حقوق همه شهروندان منجمله زنان فعالیت می‌کرد (همان، ص ۲۵۶). این حزب بخشی را به زنان اختصاص داد و ظاهراً در بین زنان تحصیل‌کرده و جبهه مردمی داشت (همان، ص ۲۵۳). در منتهی‌الیه قطب دیگر جبهه ملی، «مجاهدین اسلام» مرتبط با آیت‌الله کاشانی قرار گرفته بود که برای اجرای شریعت و برقراری مجدد حجاب تلاش می‌کرد (همان، ص ۲۵۸، ۲۵۶). احزاب میانه جبهه ملی نیز حقوق زنان را به عنوان یک اولویت در نظر نگرفتند. خود مصدق نیز به عنوان یک حقوق‌دان در مورد وضعیت قانونی زنان نظرات زیادی ابراز نکرد. تنها نوشته‌ی در دسترس از مصدق در موضوع حقوق در خانواده، توضیح شریعت اسلامی در مورد خانواده است و هیچ‌گونه تفسیر تکمیلی از خود بر روی این مسئله نداده است. (افشار، ۱۹۷۷، ص ۱۵۷). او در دوره نخست‌وزیری‌اش، ملی‌گرایی را نسبت به موضوعات حقوق فردی و اصلاحات اجتماعی اولویت قرار داد. او در سنجش فعالیت گذشته خود ابراز کرد که «به علت مبارزه با جبهه بیگانگان، من فکر کردم عاقلانه نیست اصلاحات داخلی (اجتماعی - اقتصادی) را که سبب بروز تنش می‌شود آغاز کنم. (من تمایل نداشتم) جنگ در دو جبهه را به مردم ایران تحمیل کنم. به همین دلیل کوشیدم تا حد امکان وضعیت سابق در امور داخلی را حفظ کنم» (سیاوشی، ۱۹۹۰، ص ۵۷).

مقاومت مخالفین روحانی و غیرمذهبی در داخل و خارج جبهه ملی که سبب نادیده گرفته شدن حق رای زنان در لایحه پیش‌نویس انتخابات شد، به شدت در تضاد با کنشگری (activism) اعتلا یافته سیاسی زنان بود. در مرحله مبارزه ملی‌گرایان، زنان هم در حوزه اعتراضات سیاسی مردمی و هم مبارزه برای کسب حقوق خود فعال بودند. برای دومین بار پس از دوره مشروطیت، زنان فرصتی یافتند تا مدعی منافع خود شده و درگیر فعالیت‌های سیاسی شوند. اکنون زنان به عنوان اعضای احزاب مختلط سیاسی در اعتراضات خیابانی شرکت می‌کردند. مبارزه برای ملی شدن نفت، هزاران زن پرچم به دست را به خیابان‌های تهران و سایر شهرهای بزرگ کشانید (زنان و مبارزه در ایران، ص ۱۴-۱۲). حزب توده تظاهراتی توده‌ای سازمان‌دهی کرد که زنان را نیز دربر می‌گرفت (کامبخش، ۱۹۷۲، ص ۶۵). در اعتصابات به رهبری حزب توده هزاران زن شاغل شرکت داشتند. در منطقه نفتی خوزستان زنان شرکت کننده در اعتصابات در برخورد با ارتش مجروح و کشته شدند (صدیق، ۱۹۷۳، ص ۳۷). در ناپین، در تظاهرات مردمی که توسط حزب توده فراخوانده شد، زنان دوستانه‌ای اطراف شرکت داشتند (همان، ص ۵۹). زنان سلطنت‌طلب نیز فعالانه در جهت عقاید سیاسی خود و حفظ سلطنت در ایران مبارزه کردند. برای مثال، ملکه اعتضادی تظاهراتی را در حمایت از شاه سازمان داد و حزبی سلطنت‌طلب با نام

«ذوالفقار» تاسیس کرد. ابراز شده است او حتا از حمایت سیاستمداران برجسته و چهره‌های مذهبی برخوردار بود.

مختصر این‌که، یک دهه دموکراسی پارلمانی پس از رضاشاه در ایران حامل نتایجی در اصلاحات اساسی در موضوع وضعیت زنان نبود. جنبش ملی‌گرا دستور کاری در مورد زنان متفاوت از آنچه که دولتی بود پیش روی نگذاشت. بدون تردید [این جنبش] ملی‌گرایی را از مدرنیزاسیون جدا کرد و مدرنیزاسیون را به دولت پهلوی سپرد. این وضعیت مشابه دوران پس از مشروطیت در دهه‌های ۱۹۱۰ و ۱۹۲۰ است یعنی زمانی که فقدان قوه مجریه قوی، تجربه دموکراسی پارلمانی را ممکن ساخت ولی مجلس در تصویب قانون جنسیتی راستین ناکام ماند. آینده شاهد مصادیق دیگری از این دست می‌بود، هم چون آنچه که در ارتباط با رهبری ملی‌گرای دولت موقت پس از انقلاب ۷۹-۱۹۷۷ بروز می‌یافت. در همه‌ی این موقعیت‌ها اشتیاق و مشارکت زنان در مسائل به مراتب از توانایی یا تمایل رهبری ملی‌گرای مستقل در پرداختن به موضوعات مربوط به حقوق و آزادی زنان پیشی می‌گرفت. (ادامه دارد)

منابع:

- ۱- ابراهامیان، پرواند (۱۹۸۲): *"Iran Between Two Revolutions"*. Princeton: Princeton University Press.
- این کتاب با نام «ایران بین دو انقلاب» به فارسی ترجمه شده است.
- ۲- افشار، ایرج (۱۹۷۹): «مصدق و مسائل حقوق و سیاست». تهران، انتشارات زمینه. ۱۳۵۸.
- ۳- الگار، حامد (۱۹۸۰): *"Ayatollah Khomeini: The Embodiment of a Tradition"* In K. Siddiqui (ed.): *The Islamic Revolution in Iran*
- ۴- ابراهیمی، ایراندخت (۱۹۶۷): «انقلاب اکبر و ایران». نیویورک، انتشارات فانوس، ۱۳۵۲.
- ۵- فدائیان اسلام (۱۹۵۰): «راهنمای حقایق»، قم، ۱۳۳۹.
- In Adele K. Ferdous (1967): *Religion in Iranian Nationalism: The Study of The Fadayan-i Islam*. Ph. D. Dissertation. Indiana University.
- ۶- گلبن، محمد (۱۹۷۵): نقد و سیاحت: مجموعه مقالات و تقریرات فاطمه سیاح، تهران، انتشارات توس، ۱۳۵۴.
- ۷- هالیدی، فرد (۱۹۷۹): *Iran: Dictatorship and Development*. Harmondsworth: Penguin Books.
- این کتاب با نام «ایران: دیکتاتوری و توسعه» به فارسی ترجمه شده است.
- ۸- «اسناد تاریخی جنبش کارگری سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران» ایتالیا، مزدک، ۱۳۵۸. تهران: علم، ۱۳۵۸.
- ۹- کدی، نیکی (۱۹۸۱): *Keddi, Nikki, "Roots of Revolution"*. New Haven and London: Yale University Press.
- این کتاب با نام «ریشه‌های انقلاب ایران» به فارسی ترجمه شده است.
- ۱۰- محبی، منوچهر خدایار (۱۹۴۶): «شریک مرد». تهران. ۱۳۲۵.
- ۱۱- کامبخش، عبدالصمد (۱۹۷۲): «نظری به جنبش کارگری و کمونیستی در ایران» انتشارات حزب توده ایران، ۱۳۵۱.
- ۱۲- صدیق، جواد (۱۹۷۳): «ملیت و انقلاب در ایران»، نیویورک، انتشارات فانوس، ۱۳۵۲.
- ۱۳- شیخ‌الاسلامی، پری (۱۹۷۲): «زنان روزنامه‌نگار و آندیشمند ایران». تهران. ۱۳۵۱.
- ۱۴- سیاوشی، سوزان (۱۹۹۰):
- ۱۵- حزب توده (۱۹۴۴): ۲۴ مرداد. تهران. ۱۳۲۳.
- ۱۶- «Proposals for a New Electoral Law» In *"Parliamentary Proceedings of the Fourteenth Majlis"*
- ۱۶- وودسمال، روت (۱۹۶۰)
- Woodsmall, Rutt, *"Women and the New East"* Washington D.c.: The Middle East Institute.
- ۱۷- بانکاچنا (۱۹۵۹):
- Yankachena, M. *"The Feminist Movement in Persia"* (in Russian). In *"Central Asian Review"*. no. 7.

تجربه‌ی یک تشکل زنانه در ایالات متحده آمریکا

الهه امانی

«هرگز در این شک‌مکن که گروه کوچکی از شهروندان متعهد و اندیشمند می‌توانند دنیا را تغییر دهند. در واقع این تنها دلیلی است که جهان تغییر کرده است.» این کلمات مارگارت مید آمریکایی است که پس از سال‌ها سیاحت و تحقیق در مورد فرهنگ‌های گوناگون، بر قدرت کارگروهی و تشکیلات تأکید می‌ورزد. سازمان‌های زنان در آمریکا رنگین‌کمانی از سایه روشن‌های حیات زنان در عرصه خصوصی و عمومی - خانه و جامعه - هستند. زنان با تنوع نژادی، قومی، اقتصادی، اجتماعی و مذهبی خود در سازمان‌های محلی و سراسری، کوچک و بزرگ، صنفی و سیاسی برای تحقق اهداف آموزشی، بهداشتی، ورزشی، سیاسی، فمینیستی، حقوقی، مذهبی و حرفه‌ای خود گرد هم می‌آیند تا حضور اجتماعی خود را در این عرصه‌ها تحکیم بخشیده و از دست‌آوردهای تاریخی خود حفاظت کنند.

بررسی تنوع تشکل‌های زنان و دلایل آن یکی از گیراترین مباحث فرم‌های کارگروهی و اشتراکی است که می‌تواند از زوایای مختلف روان‌شناسی، سیاسی و تاریخی مورد بحث قرار گیرد. آنچه مسلم است رشد سازمان‌های زنان و به‌ویژه سازمان‌های غیردولتی در سه دهه گذشته به نیروی پرتوانی بدل گردیده، نیرویی که طنین رسای آن در شرکت متجاوز از ۳۵ هزار نفر در بزرگ‌ترین اجتماع سازمان ملل در چهارمین کنفرانس جهانی زنان در پکن به گوش جهانیان رسید.

ایالات متحده آمریکا بیشترین تعداد سازمان‌های غیردولتی و مستقل زنان را در خود جای داده است. این سازمان‌ها که در ساختار جامعه مدنی رشد و قوام یافته‌اند از نظر نحوه فعالیت، برش تشکیلاتی، اهداف و نقش اجتماعی خود از تنوع جالب و قابل تأملی برخوردارند.

تغییرات چشمگیری که در خلال هفت نسل گذشته در زندگی خانوادگی، مذهب، حکومت، اشتغال و آموزش در آمریکا به وجود آمده به صورت خودبه‌خودی و تصادفی تحقق نیافته، بلکه حاصل کوشش بی‌وقفه هزاران انسان اندیشمند، با اعتقاد به حقوق برابر جنسی انسان‌ها و بهره‌مندی عادلانه همه‌ی شهروندان از امکانات جامعه بوده است.

سراغاز تاریخ ۱۵۰ ساله مبارزات زنان در آمریکا به عبارتی ۱۳ جولای ۱۸۴۸ است. الیزابت کدی استانتن (Elizabeth Cady Stanton) یکی از چهره‌های نامدار و برجسته مبارزات حقوقی زنان در آمریکاست. وی زن خانه‌دار جوانی بود که در نیویورک زندگی می‌کرد و از موقعیت اجتماعی زنان به شدت ناراضی بود. او در این روز (۱۳ جولای) چهار تن از دوستان نزدیک خود را برای صرف چای به

منزل دعوت کرد و زمانی که صحبت گل انداخته بود او و دوستانش خشم فروخته خود را از محدودیت‌ها و تبعیضاتی که دموکراسی نوپای قرن نوزدهم آمریکا برای زنان قائل شده بود، ابراز داشتند. آن‌ها در نافرجامی انقلاب هفتاد ساله آمریکا که به عبارتی پیام‌آور آزادی و دموکراسی در قرن نوزدهم بود در ارتباط با احقاق حقوق برابر برای زنان متفق‌القول و هم نظر بودند.

این گروه کوچک و این گروه‌های غیررسمی سنگ بنای مبارزات قانونی زنان در آمریکا و به‌ویژه اخذ حق رای گردید. دو روز پس از آن میهمانی چای، این گروه کوچک برای کنوانسیون خود محل و زمانی مشخص کردند و به پای برگزاری آن تحت عنوان «کنوانسیون بررسی شرایط و حقوق مدنی اجتماعی و مذهبی زنان» رفتند. در ۱۹ و ۲۰ جولای ۱۸۴۸ نخستین گروه‌های زنان آمریکا در Seneca Falls برگزار شد. امروزه متجاوز از ده‌ها هزار سازمان کوچک و بزرگ برای گسترش، حفظ و طرح مسائل زنان در حیطه‌های مختلف مشغول به کار هستند.

فرارویی و بالندگی سازمان‌های مستقل، غیردولتی و در بسیاری از موارد غیرانتفاعی زنان در سال‌های دهه ۸۰ و ۹۰ سبب شد تا آگاهی اجتماعی و حساسیت‌های جنسیتی تعداد کثیری از شهروندان ارتقاء یافته و مسایلی چون خشونت بر علیه زنان، تبعیضات شغلی، اذیت و آزار در محیط کار از حاشیه به مرکز مباحث اجتماعی و موضوع مورد بحث رسانه‌های اجتماعی بدل گردد و نهادی شود.

سازمان کوامی در بین صدها هزار شکل‌های دیگر چگونه پا گرفت؟

کالیفرنیا یکی از ایالاتی است که بیشترین تعداد مهاجرین را در خود پذیرفته است. براساس آمارهای سال ۱۹۹۶ تعداد جمعیت کالیفرنیا که در خارج از آمریکا متولد شده‌اند، ۸۰۵۶۰۰۰ نفر است. هم‌چنین تخمین زده می‌شود که تعداد مهاجرین غیرقانونی کالیفرنیا به ۲ میلیون نفر می‌رسد. کالیفرنیا ۴۰٪ مهاجرین آمریکا و حدود نصف مهاجرین و ساکنین غیرقانونی آمریکا را در خود جای داده است و ۱۳۱ زبان زنده دنیا در لوس‌آنجلس صحبت می‌شود. سن متوسط زنان مهاجر به کالیفرنیا ۲۹ سال است و ۶۶٪ زنان متأهل هستند. شهر لوس‌آنجلس ۳۳٪ مهاجرین کالیفرنیا را دربردارد. تنها در شهر لوس‌آنجلس ۱/۵ میلیون زن مهاجر و پناهجوی قانونی وجود دارد. مهاجرین کشورهای خاورمیانه و ایران در آمارگیری سراسری آمریکا در گروه نژادی و قومی خاصی به‌عنوان اقلیت قرار ندارند و آمارهای مربوط به آنان در متن آمارهای کل سفیدپوستان آمریکایی نهفته است. از این‌رو به جوامع مهاجری معروفی هستند که حضوری نامرئی در جامعه آمریکا دارند. این عدم حضور در سرشماری عمومی، در بسیاری از موارد به زیان جوامع مهاجر این کشورها منتهی شده زیرا این مسئله سبب شده که در اختصاص بودجه‌های شهری، ایالتی، فدرال و یا در شرکت در تصمیم‌گیری‌ها و تقسیم قدرت براساس موازین دموکراتیک دچار محدودیت شوند.

تخمین زده می‌شود، مهاجرین آسیای جنوبی، خاورمیانه و ایرانیان مقیم لوس‌آنجلس حدود ۱/۳

میلیون نفر را شامل می‌شوند. از این تعداد ۶۰۰۰۰۰ ایرانی، ۳۰۰ هزار نفر مهاجرین هند، پاکستان، افغانستان، سری‌لانکا و نپال و ۳۰۰ هزار نفر مهاجرین کشورهای خاورمیانه هستند.

اگر بپذیریم که زنان به مثابه بخشی از جامعه انسانی به مثابه شهروندان درجه دو از امکانات جامعه به‌طور برابر برخوردار نیستند، و اگر بپذیریم که زنان مهاجر به سبب مشکلات و موانع مهاجرت ناشی از ندانستن زبان، عدم انطباق فرهنگی، دوری از خانه و کاشانه خود و تلاش برای استقرار موقعیت خود و خانواده در جامعه‌ی جدید، تحت لایه‌ای دیگر از ناملازمات و سختی‌ها قرار دارند، باید به این نتیجه رسید که زنان مهاجر برای طرح مسائل خود با موانع جدی‌تری روبه‌رویند.

زنان مهاجر کشورهای آسیایی به‌ویژه آسیای جنوبی و خاورمیانه اگر چه سازمان‌ها و گروه‌هایی برای رشد آگاهی‌های فمینیستی، حل مسائل اجتماعی و کمک‌های خیرخواهانه به جامعه خود به‌وجود آورده‌اند اما از یک‌سو مقابله با سیاست‌هایی که به‌طور دائم و پیگیر حضور سنگین این جوامع را نادیده می‌گیرد و از سوی دیگر عدم طرح مسائل و مشکلات زنان مهاجر این کشورها توسط سایر سازمان‌های زنان چه در جامعه گسترده و چه در سایر سازمان‌های زنان مهاجر آسیایی و آمریکای لاتین، زمینه‌ای شد برای تأسیس «سازمان زنان آسیا و خاورمیانه» (Coalition of Women from Asia & Middle East) که به‌طور مختصر CWAME «کوامی» نامیده می‌شود. این سازمان در سال ۱۹۹۱ در بحبوحه جنگ خاورمیانه پایه‌ریزی شد. خانم پاکستانی‌الاصلی بنام کوثر احمد (Kausar Ahmad) و تعدادی دیگر از زنان فعال عرب و آسیای جنوبی از مؤسسان سازمان «کوامی» بودند. هدف این سازمان کمک به زنان مهاجری بود که در شرایط بسیار سخت مالی، ندانستن زبان، ضرب و شتم همسر، دوری از خانه و کاشانه و فامیل و بستگان به‌سر می‌بردند. یکی از نخستین فعالیت‌های این سازمان برگزاری کنفرانس در دانشگاه در زمینه خشونت در خانواده‌های مهاجر آسیایی و خاورمیانه بود. این سازمان که به همت تعداد اندکی از زنان مهاجر تأسیس شد، تلاش می‌نمود تا دیوارهای سکوت را شکسته و مسئله خشونت در خانواده را از امری «خصوصی» به امری «عمومی» و «اجتماعی» مبدل سازد. زیرا جامعه مهاجر و حتا جامعه گسترده زمانی می‌تواند مسئول این بلیه اجتماعی گردد که بحث آن را از حیطه خصوصی و چارچوب خانه به بیرون کشاند.

این سازمان غیرانتفاعی، غیردولتی و مستقل زنان در خلال سال‌های ۹۴-۹۱ از حقوق زنانی که در چهارچوب اهداف سازمان گنجانده می‌شد حمایت می‌کرد و به این زنان حمایت‌های قانونی، مالی و روحی می‌بخشید.

در سال ۱۹۹۴ سازمان کوامی دومین کنفرانس خود را در زمینه خشونت در خانواده، تأثیرات آن بر کلیه افراد خانواده و نقش خانواده به مفهوم گسترده آن - که دربرگیرنده وابستگان شوهر و زن است - در تشدید و تخفیف بحران‌های خانوادگی برگزار کرد.

اکثریت شرکت‌کنندگان این کنفرانس قضات و وکلای دادگستری، کارمندان ادارات خدمات اجتماعی، پناهگاه‌های زنان - که محلی امن و محیطی مطمئن برای زنان در موقعیت ضرب و شتم خانوادگی فراهم می‌آوردند - و نیز مدیران مدارس و مشاورین خانوادگی بودند. این شرکت‌کنندگان مشتاق و جویای یافتن پاسخی به مشکلات و پیچیدگی‌هایی بودند که به صورت روزمره در برخورد با خانواده‌های مهاجر با آن روبه‌رو می‌شدند.

در قوانین کشور آمریکا مسئله ضرب و شتم و هرگونه اذیت و آزار روحی، فیزیکی، احساسی و یا حتی تهدید فرد به چنین شیوه‌هایی، امری خلاف قانون محسوب شده و باید مورد تعقیب قانونی قرار گیرد. این قانون تا بدان جا پیش می‌رود که هر شهروند را موظف می‌داند که چنانچه نسبت به ضرب و شتمی اطلاع حاصل نماید آن را به مقامات قانونی گزارش دهد و چنانچه فرد مضروب رأی و اراده خود را مبنی بر عدم تعقیب قانونی شکایت ابراز دارد و یا مایل باشد شکایت را پس بگیرد، دادگاه‌های قضایی موظف هستند موارد تخلف قانونی را دنبال کنند.

در شهر لوس‌آنجلس ۱۷ خانه‌ی امن وجود دارد که توانایی پذیرش ۳۹۴ زن به همراه فرزندان آنان را داراست.

این خانه‌های امن به‌طور متوسط از سه هفته تا سه ماه می‌توانند از زنانی که محیط آزاردهنده و ناسالم خانه را ترک کرده‌اند به‌طور رایگان پذیرایی کنند تا با حمایت‌های روحی، قانونی، احساسی و اقتصادی بتوانند بر زندگی خود مسلط گشته و دوباره به مسیر سالم زندگی بازگردند.

تعداد این مراکز نسبت به کل جمعیت و نیازی که در جامعه لوس‌آنجلس وجود دارد بسیار محدود است و علاوه بر آن این مراکز، از تجهیزاتی که بتوانند زنان مهاجر خاورمیانه و آسیایی را بپذیرند برخوردار نیستند زیرا عدم وجود حساسیت‌های فرهنگی، مذهبی و ندانستن زبان عملاً دست‌یابی زنان مهاجر را به این مراکز ناممکن می‌سازد.

سازمان زنان آسیا و خاورمیانه (کوامی) که در ابتدا بیشتر بر رفع نیازهای زنان مهاجر با تکیه به اقدامات خیریه و کمک‌های حقوقی و یاری رساندن در زمینه ارائه خدمات، ترجمه و کمک‌های مالی و غیره اقدام می‌نمود، به زودی دریافت که رفع نیازهای زنان مهاجر در شرایط اضطراری تنها بخشی از رسالت این سازمان است و برای حل ریشه‌ای مسائل و مشکلات زنان مهاجر از یک‌سو می‌بایست تأکید را بر پیشگیری و آموزش و تربیت مردان و تجدید آموزش زنان نهاد و از سوی دیگر می‌بایست در تدوین سیاست‌ها و قوانینی که بتواند زنان را از حمایت‌های قانونی در این جامعه برخوردار کند شرکت فعال نماید. از این رو متعاقب کنفرانس پکن در سال ۱۹۹۵ با ارائه‌ی این اصل که «سازمان زنان آسیا و خاورمیانه»، سازمان دفاع از حقوق انسانی زنان مهاجر است که در چهارچوب مفاد قید شده در سند نهایی چهارمین کنفرانس جهانی زنان در پکن و سایر کنوانسیون‌های بین‌المللی تعریف کرده‌اند و نیز با